

تہذیب نفس یا جہاد اکبر



محمد تقی صر فی پور

(وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها * وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَاها * وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاها * وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَّاها *
وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاها * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَنهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن
دَسَّاهَا) (1) .

« سوگند به خورشید و گسترش روشنی اش ، و به ماه هنگامی که از پی آن برآید ، و به روزچون خورشید را به خوبی آشکار کند ، و به شب هنگامی که خورشید را فرو پوشد ، و به آسمان و آنکه آن را بنا کرد ، و به زمین و آنکه آن را گستراند ، و به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود ، پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد . بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک

کرد و] رشد داد ، رستگار شد . و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد [بیالود] از رحمت حق [نومید شد » .

فهرست

مقدمه

ارزش جهاد با نفس

بررسی عیوب نفس از راههای تزکیه نفس

شناخت گناهان کبیره جهت پرهیز از آنها

یکی از مهمترین برنامه تزکیه نفس، خودشناسی است

خود شناسی وسیله خداشناسی است

رابطه یاد خدا با تهذیب نفوس

بررسی احوالات علماء ربانی

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

خداوند در درون انسان عقل و نفس را قرار داده تا با مبارزه انسان علیه نفس و به
نفع عقل، انسان به کمال برسد. و این اسمش تهذیب نفس یا جهاد اکبر یا تزکیه
نفس می باشد.

در روایت است که:

مردی بنام مجاشع نزد پیامبر آمد و پرسید: چه راهی برای خداشناسی است؟
فرمود: خودشناسی. پرسید: چه راهی برای موافقت با خدا است؟ فرمود: مخالفت
بانفس. پرسید: چه راهی برای رضایت خدا است؟ فرمود: عصبانی کردن نفس.
پرسید: چه راهی برای وصل به خدا است؟ فرمود: دور کردن نفس. پرسید: چه
راهی برای اطاعت خدا است؟ فرمود: معصیت نفس. پرسید: چه راهی برای یاد خدا
است؟ فرمود: فراموش کردن نفس. پرسید: چه راهی برای نزدیکی به خدا است؟
فرمود: دوری از نفس. پرسید: چه راهی برای مانوس شدن با خدا است؟
فرمود: وحشت از نفس. پرسید: چه راهی برای رسیدن به اینها است؟ فرمود: کمک
گرفتن از خدا برای مخالفت بانفس. {بحار ج 77 ص 27}
اگرچه بین علماء عرفان معروف بوده که:

ملاشدن چه مشکل! آدم شدن محال است!

ولی می توان با تزکیه نفس ، قرب الهی پیدا کرد و به کمال رسید بطوری که در هنگام رحلت مخاطب آیه شریفه {یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه} قرار گرفت.

حضرت علی (علیه السلام) :

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ *** وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي *** بِأَخْرَفِهِ يَطْهَرُ الْمُضْمَرُ

« گمان برده ای که موجود ناچیز هستی ، نه این گمان غلط است ، تو کسی هستی که عالم بزرگ و جهان آفرینش در تو خلاصه شده ، تو آن کتاب آشکاری هستی که به آراسته شدن به حقایق تمام استعدادها و هنرهایت شکوفا می گردد . »

در حدیث قدسی است:

يَا بْنَ آدَمَ اَنَا غَنِيًّا لَا أَقْتَرُ اطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلُكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرْ يَا بْنَ آدَمَ اَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ اطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلُكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ ، يَا بْنَ آدَمَ اَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ اطْعِنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ أَجْعَلُكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ (بحار الانوار: 90 / 376 ، باب 24 .)

« بنده من ! مرا اطاعت کن تا تو را همانند خود قرار دهم ، من زنده ای هستم که هرگز نمی میرم ، تو را نیز زنده ای قرار می دهم که هرگز نمیری ، من بی نیازی هستم که هرگز محتاج نمی شوم ، تو را نیز بی نیازی قرار دهم که هرگز محتاج نشوی ، من هرگاه به چیزی بگویم باش پس می باشد ، تو را نیز چنان قرار دهم که هرگاه به چیزی بگویم باش می باشد . »

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (3) .

« [به یهود و نصاری بگوئید :] رنگ خدا را [که اسلام است ، انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست ؟ و ما فقط پرستش کنندگان اویم . »

3- بقره (2) : 138

خداوند وقتی انسان را خلق کرد برای تکامل او ، دونیرو در او به امانت گذاشت یکی عقل و دیگری هوای نفس .

عقل ، پیامبر باطنی و دوست دار سعادت انسان بوده و بشر را به کارهای خوب و درست و کارهای موافق فطرت و حق ارشاد می کند .

ولی نفس در نقطه مقابل عقل است و دشمن انسان و بدخواه بشر بوده و آدمی را به کارهای زشت و مخالف فطرت و موافق باطل ، دعوت می کند .

لذا خداوند فرمود: آنکه از خدا ترسید و با نفسش مخالفت کرد ، بهشت گوارایش باد . { نازعات 40 }

و در سوره شمس فرمود: قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها

کسیکه تزکیه نفس نمود ، رستگاه و سعادت مند شد و کسی که آلودگی پیدا کرد بدبخت گردید .

و از مهمترین دستورات پروردگار به آدمی ، تزکیه نفس است . یعنی نفس را از رذائل اخلاقی پاک نماید و خود پرستی ، دنیا پرستی و تکبر و دروغ و ریا و طمع و حرص و کینه و امثال آن را از خود دور کند و در عوض به صفاتی چون تقوا

واخلاص وزهد و راستی و قناعت و عفو و امثال آنها خود را آراسته نماید و این همان تزکیه نفس است.

هدف از خلقت انسان، عبادت توأم با معرفت است. یعنی خداشناسی. و پایه و اساس خداشناسی، خودشناسی است.

کسیکه خود را شناخت، خدا را هم می شناسد. و پایه و اساس خودشناسی، هم تزکیه نفس و جهاد اکبر است.

آری تزکیه نفس با خودشناسی ارتباط مستقیم دارد و بدون تزکیه نمی توان خود را شناخت. با دوری از اخلاق زشت و با انجام عبادت های شرعی و با تعلیم دانش های مختلف و با نیکوکاری می توان خود را سپس خدا را به اندازه و سعه مان بشناسیم و فقط او را عبادت کنیم.

البته **تزکیه نفس** باید در سه مورد صورت بگیرد. یکی در اخلاقیات مانند دوری از تکبر. و زینت کردن خود به تواضع. یکی در عبادات. مانند تقید به خواندن نماز اول وقت. و یکی هم در اعمال فردی و اجتماعی است. همانند نیکوکاری و دوری از ظلم به مردم.

ولی بعضی پنداشته اند که **تزکیه نفس** یعنی ریاضت کشیدن و چله نشینی و دوری از مردم و محروم کردن خود از نعمت های حلال الهی چون ازدواج، لباس خوب و غذای گوارا و غیره.

درحالی که وقتی زندگی پیامبر وامامان را که بهترین الگوی ما هستند بررسی می کنیم می بینیم آنها در زندگی الهی خود از همه نعمتهای حلال استفاده می کردند. حتی روزی رسول اعظم شنید که بعضی عمدا گوشت نمی خورند. لباس خوب نمی پوشند. عطر نمی زنند. سراغ زنهایشان نمیروند و...

ناراحت شد و برای مردم سخنرانی کرد و فرمود من که پیامبر شما هستم، از مواهب زندگی استفاده می کنم و در دین من رهبانیت یعنی گوشه گیری و ریاضت کشیدن نیست بلکه رهبانیت امت من، جهاد در راه خدا، نماز جماعت، حج و امثال آن می باشد.

بوده اند افرادی که به عنوان ریاضت و تزکیه نفس و خودشناسی، از راه درست فاصله گرفته و ناخواسته به دامن دراویش منحرف و آئین های باطل افتاده و راه برگشتی پیدا ننمودند و با انحراف عقیدتی از دنیا رفتند.

اگر کسی هم آمادگی دارد تا مدتی را به ذکر و عبادت و تفکری که اسلام دعوت کرده بگذراند باید زیر نظر استاد باشد و بدون استاد احتمال منحرف شدنش زیاد می رود.

در هر حال در این کتاب به توضیحاتی درباره صفات خوب و بد پرداخته و کسانی که میخواهند تزکیه نفس نمایند میتوانند با آشنایی با صفات خوب، آنها را در نفس خود قوی کنند و با آشنایی با صفات بد، سعی کنند این رذائل را از خود دور

نمایند در این صورت در تزکیه نفس و در جهاد اکبر موفق گشته اند. اگر چه همه توفیقات از جانب پروردگار عالمان است وما توفیقی الا بالله العلی العظیم.
زمستان 1401. کرمانشاه

ارزش جهاد با نفس:

در روایت است که چون عده ای از مسلمین از جنگ سختی با پیروزی برگشتند پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) به استقبال آنان بیرون رفته بود پس زمانی که حضرت با آنان ملاقات نمود فرمود:

مرحبا به قومی که از جهاد اصغر و کوچک برگشتند.

آنان که متعجب شده بودند سؤال کردند یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) اگر این جنگ

با این شدت و سختی جهاد کوچکتر بوده جهاد بزرگتر کدام است فرمود:

جهاد اکبر مبارزه با نفس اماره و وسوسه های شیطان است که اگر در این وادی پیروز شود

جهاد بزرگتر را انجام داده است

اگر کسی سؤال کند چرا خداوند سبحان، هوای نفس را در انسان قرار داد که باعث بدبختی او شود؟

جواب می دهیم که اگر خداوند سبحان همه را مؤمن خلق می کرد، دیگر بهشت و جهنم و پاداش و مجازات معنایی نداشت. مانند فرشتگان که عقل خالص هستند و در آنها هوای نفس وجود ندارد لذا برای آنها بهشت و جهنم معنی ندارد. اما آدمی دارای عقل و هوای نفس باهم بوده تا اگر بتواند با نفسش مقابله کند و از عقلش اطاعت کند، شایستگی بهشت را پیدا می کند.

اما نفس از انسان چه می خواهد؟ نفس از انسان لذات نامشروع می خواهد. شهوات حرام طلب می کند. گاه چشم به ناموس دیگران دارد. گاهی بدنبال بدست آوردن ثروت دیگران است. گاهی میل به ریاست دارد و برای رسیدن به آن انواع کارهای زشت و جنایتها مرتکب می شود. گاهی برای زندگی دنیوی و خانه گرانیقیمت و وسایل شیک، حلال خدا را رها کرده و به قاچاق و دزدی و رشوه خواری و کلاهبرداری و اختلاس و خیانت در بیت المال و زمین خواری و امثال آن روی می آورد.

مأمورین هوای نفس در شهوترانی، چشمها هستند. گوش و دهان می باشند. دست و پاها هستند. دلها از همه حساس تر.

پیروی از هوای نفس، انواع بیماریها را برای انسان به ارمغان می آورد. بیماری حرص و طمع. بیماری تملق و ریاکاری و نفاق. بیماری شکم پرستی. بیماری شهوترانی. پول پرستی.

...

علی(علیه السلام) جهاد نفس را بالاترین نوع جهاد خوانده است: «ما مِنْ جِهَادٍ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِ النَّفْسِ»⁽¹⁾

راز مطلب این است که:

اولاً: اصلاح نفس که اساس تربیت اخلاقی است جز از طریق مجاهده میسر نیست؛ همان گونه که حضرت علی(علیه السلام) می فرماید: «فِي مُجَاهَدَةِ النَّفْسِ كَمَالُ الصَّلَاحِ»⁽²⁾

ثانیاً: نیل به درجات عالی و کمالات معنوی در پرتو مجاهده با نفس میسر است، زیرا هوای نفس آدمی را از علم و کمال و کرامت و عزّت و تجلّی استعدادهای انسانی باز می دارد. امیرمؤمنان(علیه السلام) می فرماید: «مَنْ أَحَبَّ نَيْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فَلْيَغْلِبِ الْهَوَى»⁽³⁾

ثالثاً: اگر انسان در جبهه نفس شکست خورد در همه جبهه ها شکست خورده است و اسارت نفس انسان را به هر نوع بردگی و انحطاط می کشاند. به فرموده علی(علیه السلام): «مَنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ أَرَدَى نَفْسَهُ»⁽⁴⁾

بنابراین، اگر انسان بخواهد مالک خویشتن باشد و از اسارت طبیعت و اسارت خود مجازی و دیگران رهایی یابد، به ناچار باید محدودیت هایی را بپذیرد تا از خود محدود، آزاد شود. امیرالمؤمنین(علیه السلام) به مالک اشتر چنین می نویسد: تو باید مالک خود باشی و نسبت به خواسته های نامشروع نفس بخل به ورزی، که بخل ورزیدن

نسبت به نفس، عین انصاف در حق آن است: «فَأَمْلِكْ هَؤَاكَ وَ شُحَّ نَفْسِكَ عَمَّا لَا يَجِلُّ لَكَ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنصَافُ مِنْهَا فِيمَا أَحَبَّتْ أَوْ كَرِهَتْ».⁽⁵⁾

1 - 4. تصنیف غرر، ص 243.

5. نهج البلاغه، نامه 53، ص 326.

خطرناک ترین دشمن انسان؟

قرآن کریم پیرویِ هوای نفس را نوعی پرستشِ مشرکانه دانسته که چشم عقل را کور و قلب را ظلمانی می کند و آدمی را از هویت الهی محروم و از مشاهده حقایق محجوب می سازد و در این باره می فرماید: آیا دیدی آن کس را که هوای خود را خدای خود گرفت و با داشتن علم و دانش خداوند گمراهش ساخت و بر گوش دلش مهر زد و بر دیدگانش پرده افکند. «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً...».⁽⁴⁾

امام صادق (علیه السلام) از نفس به عنوان وحشتناک ترین و تاریک ترین حجاب میان انسان و خدا نام برده است: «لَا حِجَابَ أَوْحَشُ وَأَظْلَمُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ النَّفْسِ وَ الْهَوَى»⁽⁵⁾

هوای نفس به گردابی مهلك ماند که هر مقدار آدمی در آن پای بفشارد بیشتر به اعماق آن کشیده می شود و امید نجات را از دست می دهد. هوای نفس تنها به گناه بسنده نمی کند

4. سوره جاثیه، آیه 23.

5. مصباح الشریعة، ص 169

بلکه آدمی را تا سرحد کفر و انکار آیات خدا به پیش می راند:

«ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَابُوا السُّوءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ».⁽¹⁾

به فرموده حضرت امام:

«و چون سلطنت نفس اماره و شیطان در باطن قوی شد و تمام قوا سر به رقیّت و طاعت آن ها گذاشتند و خضوع در پیشگاه آن ها نمودند و تسلیم تام شدند، آن ها قانع به معاصی نمی شوند و کم کم از معصیت های کوچک انسان را به معاصی بزرگ و از آن ها به سستی عقاید و از آن به ظلمت افکار و از آن به تنگنای جحود و از آن به بغض و دشمنی انبیا و اولیا می کشانند.»⁽²⁾

{آئین تزکیه}

1. سوره روم، آیه 10.

2. چهل حدیث، ص 220.

بررسی عیوب نفس از راههای تزکیه نفس

(یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضركم من ضل اذا اهتديتم)
و در تفسیر قمی در آیه) یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم (... می گوید: امام (علیه السلام) فرمود: خود را اصلاح کنید، و لغزش های مردم را جستجو مکنید، برای اینکه اگر شما خود صالح باشید گمراهی مردم به شما ضرری نمی رساند.

خود شناسی و اعتراف به عیوب خویش شجاعت و شهامت و عزم راسخ و اراده آهنین لازم دارد، وگرنه انسان سعی خواهد کرد بر عیوب خویش سرپوش نهد و اگر عیبی از پرده برون افتاد با تردستی آن را برای همه حتی خودش توجیه نماید!

آری! گاه آشنایی با عیوب خویش وحشتناک است و بسیاری از مردم حاضر نیستند تن به این وحشت بدهند؛ همان گونه که حاضر نیستند به بیماری وحشتناک جسمی خود اعتراف کنند

ولی این گریز از واقعیت بسیار گران تمام می شود و انسان باید بهای سنگینی را در برابر آن بپردازد!

به هر حال، مانع اصلی خود شناسی حجاب و پرده حبّ ذات و خود خواهی و خود برتر بینی است، و تا این پرده ها کنار نرود خودشناسی ممکن نیست؛ و تا انسان خود شناسی نکند و به نقاط ضعف خویش آگاه نگردد، راه تهذیب اخلاق به روی او بسته

خواهد بود.

هشدارهایی که در این زمینه از سوی پیشوایان بزرگ اسلام داده شده گواه زنده این مدعاست.

در خبری از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ يَعْبُدَ خَيْرًا فَقَهَّهِ فِي الدِّينِ وَ زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَهُ؛ هنگامی که خدا اراده نیکی درباره بنده ای کند او را در امور دین آگاه و در امور دنیا زاهد و نسبت به عیوبش آگاه می سازد!»(1)

حضرت علی(علیه السلام) در گفتار کوتاه و پر معنی دیگری می فرماید: «جَهْلُ الْمَرْءِ بِعُيُوبِهِ مِنْ أَكْبَرِ دُنُوبِهِ؛ نا آگاهی انسان نسبت به عیوبش از بزرگترین گناهان اوست.»(2)

اکنون این سؤال پیش می آید که چگونه انسان می تواند حجاب خود خواهی را بدرد و به عیوب خویش آشنا شود؟

مرحوم فیض کاشانی در این زمینه بحث مفید و راهگشایی دارد؛ می گوید، برای پی بردن به عیوب خویش چهار راه است:

نخست این که: به سراغ استادی برود که آگاه از عیوب نفس است و بر خفایا و آفات اخلاقی آگاهی دارد، او را حاکم بر نفس خویش سازد و از ارشادات او بهره گیرد، و این در زمان ما کم است!

دوم این که: دوست راستگوی آگاه با ایمانی جستجو کند و او را مراقب خویش سازد تا احوال و افعال او را مورد بررسی دقیق قرار دهد؛ هرگاه اخلاق و افعال ناپسند و عیوب پنهان و آشکاری از او ببیند به او اطلاع دهد، همان گونه که بعضی از بزرگان دین می فرمودند: «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي؛ خدا رحمت کند کسی که عیوب مرا به من هدیه کند.»(3) (تعبیر به هدیه تعبیر جالبی است که دلیل بر اهمّیت فوق العاده این مطلب

1. نهج الفصاحه، صفحه 26 - شبیه همین معنی از امام صادق (علیه السلام) در اصول کافی، جلد 2، صفحه 130 آمده است.

2. بحار الانوار، جلد 74، صفحه 419.

3. این حدیث در کتاب «تحف العقول» در کلمات قصار امام صادق (علیه السلام) به این صورت نقل شده: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي (محبوبترین برادران دینی نزد من کسی است که عیوب مرا به من هدیه کند).

است) ... ولی این گونه افراد نیز کم اند زیرا دوستان غالباً مدافعه و مجامله می کنند، و بعضی بعکس به خاطر حسد عیوب را بیش از اندازه بزرگ می سازند. به داوود طائی(1) گفتند: چرا از مردم کناره گیری کردی و با آنها آمیزش نداری؟ گفت: من چه کنم با کسانی که گناهان مرا از من پنهان می کنند!

آری! افراد دیندار شدیداً علاقه داشتند که با استفاده از نصیحت دیگران از عیوبشان آگاه شوند؛ ولی امروز کار ما به جایی رسیده که منفورترین افراد نزد ما کسانی هستند که ما را نصیحت می کنند و از عیوبمان آگاهمان می سازند؛ نه تنها از تذکرات آنها خوشحال نمی شویم، بلکه به مقابله با آنان بر می خیزیم و می گوئیم: تو خود نیز دارای این عیوبی، و چنین و چنان کردی، کینه او را به دل می گیریم، و از نصایح او محروم می مانیم!

طریق سوم آن است که: انسان عیوبش را از زبان دشمنانش بشنود، چرا که دشمنان با دقت تمام مراقب لغزشها و عیوب انسانند؛ به همین دلیل، گاهی انسان از دشمن کینه توزش بیش از دوست متملق و چاپلوسش بهره می گیرد.

طریق چهارم این است که: انسان با مردم معاشرت کند، آنچه را از صفات آنها نکوهیده می بیند در مورد خودش نیز بررسی کند که آیا او نیز دارای این صفات نکوهیده هست یا نیست؟ زیرا مؤمن آئینه و مرآت مؤمن است، و می تواند عیوب خویش را با مشاهده عیوب دیگران ببیند. به عیسی بن مریم (علیه السلام) گفتند چه کسی تو را ادب آموخت؟ گفت کسی مرا ادب نیاموخت ولی من چهل جاهل را دیدم و در نظر ناپسند آمد و از آن دوری نمودم. (داستان معروف لقمان را که به او گفتند ادب را از که آموختی گفت از بی ادبان تعبیر دیگری از این مطلب است.) (محجة البیضاء، جلد 5، صفحه 112 تا 114) {اخلاق در قرآن}

گناه شناسی از مهمترین راههای تزکیه نفس

شناخت گناهان کبیره جهت پرهیز از آنها

گناهان کبیره از زبان مبارک امام صادق (ع)

عمرو بن عبید خدمت امام صادق رفت و آیه ۳۲ سوره نجم را خواند: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا لِلْمَمِّ أَنْ رَبِّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ». یعنی مؤمنین آنان هستند که از گناه کبیره و فاحشه غیر از گناه صغیره دوری می کنند که آمرزش خدا وسیع است.

سپس عمرو تا کلمه فواحش را خواند، ساکت شد. حضرت فرمود چرا ساکت شدی؟ عرض کرد دوست دارم گناهان کبیره را از قرآن بشناسم. امام فرمود: بلی ای عمرو! بزرگترین گناهان:

۱- شرک به خدا که فرمود: «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ»
مائده ۷۲ و فرمود «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» نساء ۴۸

۲- یأس و ناامیدی از رحمت خداوند که فرمود: «لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» یوسف ۸۷

۳- ایمن بودن از مکر الهی که فرمود: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» اعراف ۹۹

۴- عاق والدین زیرا عاق را ستمکار و بدبخت خوانده است «جَبَّارًا شَقِيًّا» مریم ۳۲

۵- کشتن نفس مؤمن که فرمود: «مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فيها» نساء ۹۳

۶- نسبت دان زنا به زن پاکدامن که فرمود: «لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» نور ۲۳

۷- خوردن مال یتیم که فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا» نساء ۱۰

۸- فرار از جهاد که فرمود: «وَمَنْ يُولِهِمْ يُؤْثِرْهُ إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مَتَحِيزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ» انفال ۱۶

۹- خوردن مال ربا که فرمود: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» بقره ۲۷۵

۱۰- سحر و جادو که فرمود: «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» بقره ۱۰۲

۱۱- زنا و فاحشه کردن که فرمود: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ إِثْمًا يِضَاعِفْ لَهُ الْعَذَابُ وَ يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا» فرقان ۶۸

۱۲- سوگند دروغ که فرمود: «الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ» ۷۷

۱۳- کینه مؤمن در دل گرفتن: «وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» آل عمران ۱۶۱
۱۴- زکات ندان که فرمود: «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» توبه ۳۴

۱۵- شهادت دروغ که فرمود: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» فرقان ۷۲

۱۶- مخفی کردن شهادت که فرمود: «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» بقره ۲۸۳

۱۷- شرابخواری: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهَا إِثْمٌ كَبِيرٌ» بقره ۲۱۹

۱۸- قماربازی که فرمود: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهَا إِثْمٌ كَبِيرٌ» بقره ۲۱۹

۱۹- ترک عمدی نماز که رسول خدا(ص) فرمود: کسی که عمدا نماز نخواند از ذمه خدا و ذمه رسول خدا دور شده است.

۲۰- شکستن پیمان

۲۱- قطع رحم که فرمود: «لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» رعد ۲۵

چون سخن امام به اینجا رسید، عمرو در حالی که گریه می کرد بلند شد و گفت هلاک می شود کسی که به رأی خود بگوید و با شما در فضائل و علوم مشاجره و منازعه کند، و بیرون رفت. «تفسیر اثنی عشری ج ۱۲ ص ۳۴۳»

ای کاش عمرو می نشست تا امام صادق(ع) همه گناهان کبیره را برای او می گفت و به دست ما می رسید

گناهان اعضاء و جوارح انسان

از مهمترین موانع تزکیه نفس، آلودگی به گناهان است. هرچه انسان بیشتر گناه کند به حیوانیت نزدیکتر و از انسانیت فاصله بیشتر می گیرد. لذا باید گناهان را بشناسیم و از آنها پرهیز نمائیم.

۱- گناهان مربوط به زبان

زشتی های زبان

انسان با زبانش می تواند بهترین سخنهارا بگوید وبا زبانش ایجاد محبت و صمیمیت کند. افرادی را هدایت نماید. علم بیاموزد. نصیحت کند. با خدا راز و نیاز نماید و دهها کار مفید انجام دهد.

ومی تواند با زبانش به کارهای زشت سفارش کند. ایجاد دشمنی نماید. اسرار دیگران را فاش کند. به دیگران ناسزا و دشنام بگوید و دهها گناه انجام دهد.

یکی از گناهان زبان، فحش و ناسزا است. عده ای از انسانها به عادت زشت ناسزاگویی عادت کرده اند. گاهی عادت دارند که به همسر و فرزندانشان ناسزا بگویند. گاهی عادت دارند به زیر دستان خود اهانت کنند. و گاهی پارا فراتر گذاشته و به مقدسات و ارزشهای مردم ناسزا و اهانت می کنند.

مسخره کردن دیگران

از گناهان دیگر زبان، مسخره و استهزاء دیگران است. مسخره کردن از این جهت ناپسند است که باعث توهین به دیگران می شود.

عیبجوئی

بعضی از انسانها عادت به تجسس در عیبهای مردم و بازگو کردن این عیبهای برای دیگران دارند.

در حالیکه اگر نسبت به عیبهای خود تأمل کنند، متوجه می شوند که خود دارای عیوب متعدد بوده و باید خود را مداوا کنند.

«پیامبر (ص): بدنال لغزشهای مؤمنین نباشید که هر که بدنال این مطلب باشد، خداوند عیبهای او را آشکار کند»

مرد باید که عیب خود بیند بر ره زور و غیبه نشیند

تو اگر عیب خود همی دانی نه‌ای عامی بل جهان‌بانی «سنائی»

«از صفات خداوند ستار العیوب بودن است و ما که بنده‌ایم باید از خالق بیاموزیم و عیب دیگران را ظاهر نکنیم.

«امام پنجم (ع): برای انسان همین عیب بس که به عیوب مردم دقیقاً آشنا باشد ولی همان عیوب را که در خود اوست، نبیند»

عیب‌جویی مکن ز خلق خدا که بود کار مردم جاهل
عیب خود بین چو مرد روشن بین تا شود تیرگی زدل زائل

افشاء اسرار

از خصوصیات خوب، باز نگرفتن اسرار دیگران است. در سخنان بزرگان دین، از اسرار مؤمن به عورت تعبیر شده است. یعنی همانطور که حفظ عورت از نگاه دیگران واجب و لازم است، حفظ اسرار مؤمن نیز لازم می باشد.

«در یکی از جنگ‌های صدر اسلام، وقتی که سپاه اسلام برای یورش به مشرکین مکه آماده می شد و رسول خدا دستور داده بود تا خبر این حمله محرمانه بماند، یکی از مسلمانان خبر این حمله را به ابوسفیان اطلاع داد. در این مورد این آیه نازل شد: «ای مؤمنین! به خدا و رسول و پیمان‌هایتان خیانت ننمائید!» انفال 27

غیبت

آیات و روایات این گناه کبیره را مذمت نموده است. از جمله

(وقوله تعالى: * (إن الذين يحبون أن تشيع الفاحشه في الذين آمنوا لهم عذاب أليم) * (النور: 19)).

که غیبت کننده را اشاعه دهنده گناه دربین مومنین خوانده.

و آیه: ویل لكل همزه لمزه

همچنین روایات زیادی است از جمله: عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم
غیبت از زنا بزرگتر است

بعد پیامبر علت آن را چنین دانسته که اگر کسی نعوذا بالله زنا کرد با توبه پاک
میشود ولی در غیبت تا غیبت شده راضی نشود غیبت کننده بخشیده نمی شود.
باز حضرت در روایت دیگری فرمودند گناه یکدرهم ربامعادل 36 زنا است و گناه
غیبت از ربابالائراست.

زیرا مسئله آبروی مومندر نزد خدا بسیار بزرگ است.

درسخنی دیگر فرمودند:

هر که غیبت زن یا مردی را بکند تا چهل شبانه روز نماز و روزه اش قبول نمی
شود.

درسخنی دیگر فرمودند:

هر که غیبت مومنی را به عیبی که در او است بکند خدا این آندورا در بهشت جمع
نمی کند و اگر در عیبی که در او نیست غیبت کند یعنی به او تهمت هم بزند در این
صورت غیبت کننده در جهنم ابدی می ماند.

یکروایت تکان دهنده ای از پیامبر است که انسان را می لرزاند و باید خیلی مواظب باشیم. حضرت درسخی دیگر فرمودند: دروغ گفته کسی که بگوید ن حلال زاده ام! آنوقت غیبت مردم را بکند. از غیبت پرهیزید که خورشت سگهای جهنم است.

درسخی دیگر فرمودند:

هر که حرکت کند تا غیبت کند در جهنم قدم برمی دارد اگرچه فعلا نمی فهماند. درسخی دیگر فرمودند:

غیبت کننده اگر توبه کند آخرین شخصی است که به بهشت می رود و اگر نکند اولین شخصی است که وارد جهنم می شود.

درسخی دیگر فرمودند:

غیبت بر هر مسلمانی حرام بوده و اعمال خوب را میخورد همانطور که آتش هیزمهارا می خورد. یعنی زحماتی کشیدیم و کارهای خوب انجام دادیم اما بایک غیبت ازبین می رود.

درسخی دیگر فرمودند:

روزقیامت شخص را در دادگاه الهی حاضر کرده و نامه عملش را بدستش می دهند می بیند عمل خوب ندارد. اعتراض می کند که خدایا! من کارهای خوب زیاد کردم پس کجاستند؟ جواب می آید به کسانی که غیبتشان را کردی دادیم!

شخص دیگری را در دادگاه الهی حاضر کرده و نامه عملش را بدستش می دهند می بیند عمل خوب زیاد دارد. اعتراض می کند که خدایا! من این کارهای خوب را نکردم؟ جواب می آید اینها اعمال کسانی است که غیبت تو را نمودند که ثوابهای آنها را بتو دادیم.

روایت تکان دهنده دیگری است که نزدیکترین مرحله کفر آنست که باگوش خود کلمه ای را بشنوی و درحافظه بگذاری تا روزی علیه مومن استفاده کنی! البته بعضی از جاها غیبت لازم است مثل روشنگری مخصوصا در فتنه های بعد از انتخابات که شخصی که هم تلویزیون هم روزنامه ها و هم اینترنت صحبت های او را می آورد برای روشنگری مردم لازم است که چهره او افشا شود. علی ع فرمود کسی که هرچه باچشم می بیند یا باگوش می شنود از عیبهای مرد نقل می کند و آبروی شخص را می برد جزو کسانی است که خدا درباره او فرموده: (إِنَّ الَّذِينَ يَحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) *

2- گناهان مربوط به چشم

چشم چرانی

چشم انسان از اعضای است که بیشتر گناهان به سبب و وسیله آن انجام می شود. و در سخنان بزرگان دین آمده که هر که بتواند چشم خود را کنترل نماید، از بسیاری از گناهان خود را دور نموده است.

یکی از گناهان چشم، چشم چرانی و هیز بودن و نگاههای شهوانی به نامحرم است. چه از طرف مرد نسبت به زن نامحرم و چه از طرف زن نسبت به مرد نامحرم.

«آمده است که جوان عربی در زمان پیامبر(ص) در کوچه مشاهده کرد که زن جوانی از روبرو می‌آید! این جوان شروع به چشم چرانی به زن نمود بطوریکه حواسش پرت شد و متوجه استخوانی که در سوراخ دیوار فرو شده بود، نشد و استخوان به گونه‌اش اصابت کرد و خون جاری شد! جوان با همین حالت نزد پیامبر بعنوان طیب الهی رفت و ماجرای این حادثه را گفت. حضرت فرمود: همانا نگاه به نامحرم تیری از تیرهای شیطان است»

چشم انسان مانند دوربین بسیار قوی فیلمبرداری است که همه صحنه‌ها را علاوه بر نشان دادن به مغز در همان آن، در حافظه ذخیره می‌کند و بسیاری از خوابها و رؤیاهای حتی تصورات آدمی از جهان به همین تصاویر باز می‌گردد.

جوانی که از صبح تا شب چشمش بدنبال زیبارویان در گردش است، اگر در خواب جنب و محتمل شود و خوابهای شیطانی ببیند، طبیعی است. و هرگاه روز با خوبان و صالحان همنشین باشد و توسلات به معصومین(ع) داشته باشد اگر در خواب، امام زمان(عج) و زیارتگاه ببیند، باز طبیعی است.

«روزی حضرت عیسی(ع) بایاراناش برای دعای طلب باران از شهر خارج شدند. موقع دعا، عیسی(ع) گفت: هر که گناهی مرتکب شده برگردد. همه بجز یکنفر باز گشتند. حضرت به او گفت: تو گناهی مرتکب نشده‌ای؟ گفت: خیر بجز اینکه روزی در حال عبادت بودم که زنی از مقابلم عبور کرد و من ناخواسته بتمشای او مشغول شدم. ناگاه بخود آمدم و بخاطر این کار زشتم، چشم خود را در آوردم و بطرفی که زن رفت بود، پرتاپ کردم!

حضرت فرمود: پس تو دعا کن تا من آمین گویم! او دعا کرد و عیسی (ع) آمین گفت و باران آمد.»

3- گناهان مربوط به گوش

گوش دادن به غنا و صداهای حرام

گوش دادن یکی از راه های تغذیه روح است. غذای روح اگر سالم باشد خود روح هم سالم می ماند⁰ و اگر مسموم باشد، روح را هم مسموم می نماید. طبق نظر اسلام و دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان غنا و موسیقی های مطرب برای روح آدمی مضر می باشند. و اولین کسیکه غنا را استفاده نمود، ابلیس بوده است. اگرچه عده ای می خواهند در دفاع از موسیقی منافی برای آن پیدا کنند ولی با بررسی زندگی انسانهای برگزیده، متوجه می شویم که از موسیقی در زندگی آنها اثری نیست و هرگز عمر گرانبهای خود را صرف شنیدن اصواتی که گاهی انسان را از خود و خدایش غافل می کند و به افکار شهوانی می کشاند، نمی نمایند. کدام شخصیت بزرگ انسانی را سراغ دارید که در عمر خود از موسیقی استفاده کرده باشد؟ در حالیکه اگر در موسیقی منافع و فوائدی بود و ضررهائی نداشت، آنها هم از آن بهره می بردند.

لهو ولذت دوما رضا کند هر دو خونخوار و بی گناه آزار
عقل و دین لشکر فرید و نند که بر آرند از دوما، دمار «خاقانی»

موسیقی حرام از زبان بزرگان

1- «پیامبر اسلام (ص): غنا پله کان زنا است.»

2- «امام صادق(ع): خبیث‌ترین مخلوق خدا، غنا است. و بدترین مخلوق خدا غنا است که باعث فقر و نفاق می‌شود.»

3- «امام صادق(ع): خانه‌ای که در آن غنا باشد، از فاجعه ایمن نمی‌باشد و دعا در این خانه مستجاب نمی‌شود و ملائکه به این خانه وارد نمی‌گردند.»

4- «پیامبر(ص): کسیکه لهورا گوش دهد، خدا در گوشش تخم باطل می‌کارد»

5- «پیامبر(ص): روز قیامت، مغنی بصورت کور و کر و لال از قبر محشور می‌شود»

6- «پیامبر(ص): من شمارا نهی می‌کنم از زقن (رقص) و مزمار (نی) و کوبات (ساز و آواز) و کبرات (طله‌های کوچک و بزرگ)»

7- «شخصی به امام صادق(ع) گفت: همسایه‌ای دارم که اهل غنا است. وقتی من برای قضاء حاجت به دستشوئی می‌روم، برای شنیدن از صداهای غنای همسایه، بیشتر می‌مانم! آیا این اشکال دارد؟

امام فرمود: نباید بیشتر بمانی که خدا فرموده است: همانا گوش و چشم و دل مورد سؤال واقع می‌شوند. «اسراء 36»

او گفت: گویا تاکنون این آیه را نشنیده بودم و انشاء الله توبه می‌کنم!

امام فرمود: حال بلند شو و نماز بخوان که گناهت بزرگ است و اگر در چنین حالی اجلت رسیده بود، خیلی برایت بد بود»

8- «امام باقر(ع): غنا از آن کارهایی است که خداوند به انجام دهنده آن وعده آتش داده است»

9- «امام خمینی: از جمله چیزهایی که مغز جوانها را تخریب می‌کند، موسیقی است... انسان را از جدیت بیرون می‌برد. یک جوانی که عادت کرده روزی چند

ساعت را با موسیقی سروکار داشته باشد، از مسائل جدی به کلی غافل می‌شود.»

صحیفه نور ج 8 ص 197 تا 201 - ج 9 ص 155

پرهیز کن از لهو از آنکه هرگز سرمایه نکرده است هیچ لاهی «ناصر خسرو

4- گناهان مربوط به دل

حسادت!

حسودم چه کنم؟

زنی 24 ساله هستم که به تازگی نامزد کرده‌ام. از مشکلی رنج می‌برم که جانم را می‌سوزاند و به تمام وجودم چنگ می‌اندازد. خودم بهتر از هر کسی می‌دانم که هیچ کس در ایجاد این مشکل دخیل نیست.

شاید باور نکنید، اما در زندگی همه چیز دارم. شغل مناسب، تحصیلات، رفاه نسبی و همسری خوب، اما نسبت به دیگران همیشه حس حسادت دارم. نشانه‌های حسد و ورزی به قدری در من شدید و بارز است که خیلی روی رفتار و حرکاتم اثر می‌گذارد و سریعاً واکنش نشان می‌دهم، به طوری که همه اطرافیانم متوجه تغییر حالت چهره‌ام می‌شوند. کوچک‌ترین پیشرفت در زندگی دیگران، آزارم می‌دهد. آرزو می‌کنم که همه به لحاظ تحصیلی، شغلی و مالی از من پایین‌تر باشند و هزاران آرزوی بیمارگونه دیگر.

اکنون به قدری از این حس بیمارگونه، درمانده شده‌ام که نمی‌توانم به زندگی عادی ام ادامه دهم. به شدت عصبی و خودخور شده‌ام و دائماً اضطراب دارم که نکند از دیگران عقب بمانم. لطفا کمک کنید.

«میترا - س» - از اهواز

حسادت آفتی است که اگر به کسی برسد او را از درون سوزانده و سپس نابود می‌کند و حسود به کسی گویند که از پیشرفت و ترقی دیگران احساس نراحتی نموده و آرزو می‌کند که دیگران پیشرفت نداشته و اگر خداوند به کسی نعمتی عنایت کرده آن نعمت از آن فرد گرفته شود! قرآن می‌فرماید:

ام یحسدون الناس علیٰ م آتیهم الله من فضله.

آیا به آنچه خدا از فضلش به مردم داده حسادت می‌ورزند؟

سپس خداوند این افراد را مورد لعن قرار داده است:

اولئک الذین لعنهم الله

آنانند «حسودان» که خداوند آنها را لعن نموده است.

در سخنان بزرگان دین هم از حسادت بشدت مذمت شده است:

امیرالمؤمنین (ع): «حسد جسم را از بین می‌رود.»

امام حسن مجتبی (ع): حسد پیش در آمد فساد است چنانکه

قابیل را به کشتن هابیل وادار کرد.»

تکبر

تکبر به معنای خود را بزرگ و برتر دیدن و دیگران را از خود پائین تر دیدن است. و این صفتی است که باعث شد ابلیس با هزاران سال عبادت از زمره فرشتگان الهی رانده شده و تا روز قیامت ملعون خدا و ملعون خلق خدا قرار گیرد.

قرآن می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا

خداوند متکبر فخر فروش را دوست ندارد.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کسیکه ذره‌ای کبر در دل او باشد، داخل بهشت نمی‌شود.

تعجب امام سجاده (ع)

امام سجاده (ع) فرمود: از متکبر فخر کننده متعجبم که دیروز نطفه بود و فردا مردار است! و عجب از کسیکه در وجود خدا، شک می‌کند، در حالیکه مخلوقاتِ او را می‌بیند! و عجب از کسیکه مرگ را انکار می‌کند، در حالیکه مشاهده می‌کند که روز و شب افرادی می‌میرند! و عجب از کسیکه زنده شدن مردگان و جهان آخرت را انکار می‌کند، در حالیکه متولد شدن افراد زیادی را می‌بیند! و عجب از کسیکه خانه از بین رفتنی

- دنیا را آباد می‌کند، ولی خانه باقی ماندنی - آخرت - را ترک کرده است!

رسول خدا (ص): رز قیامت، خدا با سه دسته سخن نمی‌گوید و

به آنان نظر لطف نمی‌کند و اعمال آنان را تزکیه نمی‌نماید و برای آنان

عذابی دردناک است: پیرزنا کار، پادشاه ستمکار، آدم خودرأی و متکبر!

حدیث قدسی: در قیامت نزدیک ترین افراد به من اهل تواضع و دورترین افراد بمن متکبرین هستند. «بحار، ج 14»

بخل و خساست

بخل!

بخل به معنای دست بسته بودن و عدم تمایل به استفاده رساندن به دیگران از مال و ثروت خود می باشد. و این بخاطر دلبستگی سخت و محکم به مادیات است که در او بصورت بخل جلوه می نماید.

و لا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله
هو خیر لهم بل هو شرٌّ لهم سیو طقون ما بخلوا به یوم القیامه و لله میراث
السموات و الارض و الله بما تعملون خبیر

آنهایی که نسبت به آنچه خدا به آنها داده بخل می ورزند
خیال نکنند که این بخل برایشان خوب است بلکه این بخل برایشان شرّ است
بزودی اموالی را که در آنها بخل ورزیدند را به گردنشان آویخته می کنند
و میراث آسمانها و زمین مال خداست و خدا به آنچه می کنید آگاه است.
پیامبر بارها می فرمود که :

اللهم انی اعوذ من البخل

خدا یا! از بخل بتو پناه می برم.

و فرمود:

در دل مؤمن دو خصلت جمع نشود: بخل - بد خلقی

نزد خداوند، بخیل از ظالم بدتر بود و خدا قسم خورده که به عظمت و جلالتم، بخیل را وارد بهشت ننمایم.

سوء ظن

انسان در روابط خانوادگی و اجتماعی باید دارای حُسن ظن باشد. حُسن ظن به پیشرفت کارها و ایجاد محبت بین خانواده و جامعه کمک می کند. ولی سوء ظن باعث از بین رفتن روابط سالم اجتماعی می شود. معنای سوء ظن آن است که کارها و اعمال دیگران را بر علیه خود حمل کنیم. و یا دیگران را بدون علم و یقین، متهم نمائیم.

«ای مؤمنین! از بسیاری از گمانها دوری کنید که بعضی از گمانها گناه است» حجرات
«پیامبر (ص): خدا سوء ظن به مؤمن را حرام کرده است»

هرچه دائره سوء ظن وسیعتر باشد گناه و فسادش بیشتر است. سوء ظن در مسائل سیاسی باعث خرابی کشور و مملکتی می شود.

سوء ظن در مسائل کاری و شغلی مشکلات زیادی ایجاد می کند. سوء ظن در مسائل خانوادگی به اختلافات خانوادگی منجر می شود. و خلاصه سوء ظن در موارد مختلف باعث ضرر و زیانهای می شود.

کینه توزی

رسول خدا (ص): «از لغزش های یکدیگر بگذرید و عفو کنید تا کینه های بین شما از بین برود.» رسول خدا (ص): «کسیکه زیاد عفو کند، عمرش طولانی خواهد بود و کسیکه عدالتش گسترده است، بر دشمنش پیروز می شود.»

رسول خدا(ص): «از جمله کارهایی که مؤمن اگر داشته باشد، از هر دری که بخواهد داخل بهشت می شود، گذشت و عفو قاتل است.»
امام محمد باقر(ع): «اگر عفو کنی و پشیمان شوی، بهتر است از اینکه انتقام بگیری و پشیمان شوی!»

یکی از گناهان بزرگ نفاق است.

فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا {بقره 10}

خداوند در سوره بقره در وصف منافقین می فرماید دل اینها مریض است و خداوند هم بر مرض آنها می افزاید.

بنابراین یکی از مهمترین بیماریهای دل، بیماری نفاق است که از همه بیماریها بدتر و سخت تر و بزرگتر است و باید در تزکیه نفس، دل را از این بیماری پاک نمود.

این که چرا این همه قرآن روی منافقین تکیه کرده است - مفسرین طرح کرده اند و معمولاً چنین پاسخ داده اند که: با وجودیکه منافق یکی از اقسام کافر است در عین حال چنانکه از قرآن در بعضی موارد استفاده می شود منافق خطرش برای اسلام از کافر بدتر است. زیرا کافریعنی کسیکه قرآن اصطلاحاً او را کافر می خواند - کسی است که خدا و پیغمبر را قبول ندارد ولی صداقت دارد یعنی علناً اظهار می کند و تکلیف مردم با او روشن است. ولی آنکس که بر روی عقیده قلبی خود روپوش نهاده و بزبان جوری سخن می گوید و در دل طوری دیگر است خطرش بسیار زیاد است زیرا مردم مسلمان را گول می زند و هیچگاه مردم از

کفار گول نمی خورند. و لذا می فرماید: ان المنافقین فی الدار الاسفل من النار
(نساء 145)

هم العدو فاحذرهم حذر از اینها خیلی مشکل است. هر مقدار که نفاق شدیدتر
و پریچ و خم تر و دقیق تر باشد احتیاط از آن مشکلتر و دشوارتر است. مرحوم آقا
میرزا محمد صادق اصفهانی از علمای خیلی بزرگ و هم دوره مرحوم آقا سید ابو
الحسن بودند. ایشان بعد به اصفهان آمد که اگر در نجف مانده بود خودش مرجع
تقلید بود. ایشان گفته بود از اصفهان برای سفر حج عازم مکه شدم (در آن
وقت بیشتر با کشتی می رفتند و از کشورهای عبور می کردند). در یکی از
سفارتخانه های خارجی دنبال گذرنامه رفته بودم. یک وقت دیدم مردی با زبان
فارسی فصیح صدا زد: آقا میرزا صادق! آقا میرزا صادق! بعد مثل یک آدم کاملاً
آشنا شروع به صحبت کرد. هرچه فکر کردم دیدم او را نمی شناسم. آخر گفتم: من
رانمی شناسی؟ گفتم: نه. گفتم: من در زمان مشروطیت در نجف در فلان حجره
بودم، و خودش را معرفی کرد. یادم آمد که او طلبه ای بود از شاگردهای مرحوم
آخوند که آنچنان زاهد و مقدس و متدین بود و آنچنان در سهایش را هم خوب
حاضر می کرد که مورد اعتماد همه قرار گرفته بود. معلوم شد کسی بوده که سی
سال ماموریت داشته است

ریاست طلبی!

در روایات اسلامی از این صفت رذیله نکوهش شدید شده گاه تحت عنوان «حب جاه»، گاه تحت عنوان «حب ریاست» و گاه تحت عنوان «شرف» که به عنوان نمونه، روایات ذیل از میان انبوه روایات گلچین شده است:

1- تأثیر مخرب این رذیله اخلاقی در دین انسان به قدری شدید است که در حدیثی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «ما ذُئِبَانِ ضَارِيَانِ أُرْسِلَا فِي زَرْيَةٍ غَنَمَ أَكْثَرُ فُسَاداً فِيهَا

مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالْجَاهِ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ؛ دو گرگ درنده که در آغل گوسفندان رها

شوند فساد و خرابی آنها بیشتر از حب مال و مقام در دین انسان مسلمان نیست». (1)

مطابق این بیان، جاه طلبی و مقام پرستی، دین و ایمان انسان را بر باد می دهد، آنگونه که گرگ گرسنه گوسفندان را.

2- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «حُبُّ الْجَاهِ وَالْمَالِ يُنْتِنَانِ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ

كَمَا يُنْتِنُ الْمَاءُ الْبَقْلَ؛ علاقه شدید به مقام و مال، نفاق را در قلب انسان می رویانند همان

گونه که آب سبزه را می رویاند». (2)

3- در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ طَلَبَ الرِّئَاسَةَ هَلَكَ؛ کسی

که طالب مقام باشد (و دلباخته آن گردد) هلاک می شود». (3)

4- این مسأله به قدری اهمیت دارد که در روایات اسلامی نسبت به ظهور کمترین نشانه های آن هشدار داده شده است از جمله در حدیثی از همان امام

1. میزان الحکمه، جلد 1، صفحه 492 (حدیث 3034).

2. المحجة البيضاء، جلد 6، صفحه 112.

3. اصول کافی، جلد 2، صفحه 297، حدیث 2.

بزرگوار می خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ هَؤُلَاءِ الرُّؤَسَاءِ الَّذِينَ يَتَرَأْسُونَ قَوَالَهِ مَا خَفَقَتِ النَّعَالُ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ أَهْلَكَ; از این گروه ریاست طلب بپرهیزید، به خدا سوگند صدای کفشها پشت سر کسی بلند نمی شود مگر اینکه هم خودش هلاک می شود و هم دیگران را هلاک می کند». (1)

توجه به این نکته لازم است که محرومان در آن زمان غالباً پابرنه ها بودند و کفشهای صدادار مربوط به دنیاپرستان و ثروتمندان بود، بدیهی است که این گونه افراد برای خدا و معنویت دنبال کسی نمی روند.

5- در حدیث دیگری از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) درباره ریشه های اصلی گناهان چنین آمده است: «أَوَّلُ مَا عَصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَسِيتَ خِصَالِ حُبِّ الدُّنْيَا وَ حُبِّ الرِّيَاسَةِ وَ حُبِّ الطَّعَامِ وَ حُبِّ النِّسَاءِ وَ حُبِّ النَّوْمِ وَ الرَّاحَةِ; نخستین گناهایی که در جهان در برابر فرمان پروردگار انجام گرفت به سبب شش چیز بود: دنیا پرستی، عشق به مقام، علاقه شدید به غذاهای رنگین، علاقه شدید به زنان و علاقه به خواب و راحتی» (2).

6- از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ حُبَّ الشَّرَفِ وَ الذِّكْرِ لَا يَكُونَانِ فِي قَلْبِ الْخَائِفِ الرَّاهِبِ; علاقه به مقام و اسم و آوازه در قلب کسی که خوف خدا دارد و از او ترسان است نخواهد بود» (3).

7- از همان امام معصوم می خوانیم که فرمود: «مَنْ طَلَبَ الرِّيَاسَةَ يَغْيِرَ حَقَّ حُرْمِ الطَّاعَةِ لَهُ يَحَقِّ; کسی که ریاست را به ناحق طلب کند از اطاعت خداوند به حق محروم خواهد شد» (4).

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که جاه طلبی و حب مقام با حق پرستی در تضاد است. از این حدیث این نکته نیز استفاده می شود که ریاست طلبی بر دوگونه است.

* * *

1. همان مدرک، حدیث 3.

2. خصال، جلد 1، صفحه 330.

3. اصول کافی، جلد 2، صفحه 69، حدیث 7.

4. تحف العقول، صفحه 237.

5- گناهان مربوط به اعضاء جنسی

انواع محرمات جنسی واحکام آنها

1- زنا

2- لواط

3- استمناء

4- مساحقه و استشهاء

5- تماس بدنی با نامحرم

زنا

زنا به انجام عمل جنسی بین زن و مرد بدون اینکه ازدواجی

صورت بگیرد، گفته می شود.

خدا در قرآن می فرماید:

«ولا تقربوا الزنا انه كان فاحشاً و ساء سبيلاً» اسراء 32

حتی نزدیک زنا نشوید که عمل زشت و بدراهی است.

«امام علی (ع): آدم غیور هرگز زنا نمی کند»

«امام صادق(ع): کسانی که مرتب زنا می کنند یادزدی می نمایند یا شراب می خورند مانند بت پرستان می باشند.»

«امام صادق(ع): خدا به حضرت موسی(ع) وحی کرد: زنا نکنید تا زنان شما هم زنا نکنند و کسی که با زنی زنا کند، بازنش زنا کنند پس همانطور که داده اید پس می گیرید!»

پیغمبر اکرم ص به امیر مؤمنان علی ع فرمود:

«زنا دارای سه اثر بد دنیوی و سه اثر بد اخروی است. اثرات دنیوی زنا: رسوا شدن، کوتاهی عمر و قطع روزی (روزی حلال) و اثرات اخروی: سختی حساب، خشم خداوند و ابدی بودن در جهنم است.»

زشت بودن زنا و لواط در اسلام

خدا در قرآن می فرماید:

«وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» اسراء 32

حتی نزدیک زنا نشوید که عمل زشت و بدراهی است.

علامه طباطبایی می فرماید: «این آیه از زنا نهی می کند و در حرمت آن مبالغه کرده است چون نفرمود این کار را نکنید بلکه فرموده نزدیکش هم نشوید. و علت این نهی را دو چیز دانسته است: یکی این که این عمل فاحشه است! وزشتی و فحش بودن زنا لاینفک بوده بطوری که در هیچ فرضی از آن جدا نمی شود. دوم این که این روش، روش زشتی است که به فساد جامعه آن هم فساد همه شؤون اجتماع منجر می شود و به کلی نظام اجتماع را مختل ساخته و انسانیت را به نابودی تهدید می کند.

در آیه دیگر در عذاب مرتکبین آن مبالغه نموده در ضمن صفات مؤمنین فرمود: «ولا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاماً - یضاعف له العذاب یوم القیامه و یخلد فیہ مهانا الا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً» فرقان 68
یعنی زنا نمی کنند که هر که بکند، گناه کرده و در قیامت عذابش دوچندان شده و بصورت خوار و ذلیل، ابدی در جهنم می شود مگر کسانی که توبه کرده و عمل صالح انجام دهند.»

همچنین **لواط** در ادیان الهی مخصوصاً در اسلام مردود و مورد لعن الهی است. خداوند در چند جای قرآن از جمله در سوره هود آیه 70 تا 89 و در سوره حجر آیه 59 تا 61 و در سوره شعراء آیه 160 و در سوره عنکبوت آیه 26 و در سوره قمر آیه 33 به مسئله قوم لوط و عذابی که بر آنها وارد شد اشاره می نماید. از جمله اینکه لوط به قومش گفت: «أتأتون الذکران من العالمین - وتذرون ما خلق ربکم من ازواجکم بل انتم قومٌ عادون» 165 شعراء

آیا شما در میان جهانیان سراغ مردان (برای عمل جنسی) می روید و زنهارا رها می کنید؟ بلکه شما قومی تجاوزگر می باشید!

سپس در آیات بعد به عاقبت این قوم اشاره می نماید: «امطرنا علیهم مطراً فساء مطر المنذرین» شعراء 173

باران (باران سنگ) بر آنها بارانیدیم که بد بارانی برای نصیحت شوندگان بود!
«حضرت رسول (ص) فرمود: وقتی قوم لوط این کارهای زشت را کردند، زمین آنقدر گریه کرد تا اینکه اشکش به آسمان رسید و آسمان آنقدر گریه

کرد تا اشکش به عرش رسید. پس خدا به آسمان فرمود: آنهارا سنگباران نما! و به زمین فرمود: آنهارا فروبیر!»

«حضرت رسول (ص) فرمود: هرگاه جنس مذکر با مذکر آمیزش نماید، عرش خداوند از این عمل به لرزه می افتد.»

«امام صادق (ع) فرمود: آنها که تن به لواط می دهند، بازماندگان سدوم (قوم لوط) می باشند. من نمی گویم فرزندان آنها هستند ولی از طینت و سرشت آنها می باشند.»

سؤال شد: همان شهر سدوم که زیر و رو شد؟ فرمود: آری چهار شهر بودند: سدوم، صریم، لدنا و غمیرا»

«از امام صادق (ع) سؤال شد چرا خدا لواط را حرام کرد؟ فرمود: زیرا اگر آمیزش با پسران حلال بود، مردان از زنان بی نیاز می شدند و این باعث قطع نسل انسان می شد و باعث از بین رفتن آمیزش طبیعی جنس موافق و مخالف می گشت و این کار مفسد زیاد اخلاقی و اجتماعی ببار می آورد.»

استمناء و استشهاء

استمناء عمل جنسی است که شخص بمنظور آمدن منی و به لذت رسیدن جنسی انجام می دهد.

برای این عمل در پسران اصطلاح استمناء و در دختران استشهاء بکار می رود.

«رسول خدا (ص): مساحقه کردن زنها باهم زنا محسوب می شود.»

«علی (ع): مساحقه در بین زنان همانند لواط در بین مردان است.»

«مجازات استمناء و استشهاء تعزیر است و مقدار آن بستگی به نظر

قاضی دارد»

ضررهای جسمی و روحی استمناء و استشهاء

پزشکان و دانشمندان این آثار را برای کسانی که استمناء می نمایند، ذکر کرده اند:

- 1- زردرنگی و یا پریدگی رنگ
- 2- اختلال جهاز هاضمه و ابتلا به یبوست و بی اشتها
- 3- کم شدن قوه هوش و حافظه و قوای مغزی
- 4- کم خونی
- 5- لاغری و توقف رشد
- 6- رعشه و ضعف اعصاب
- 7- ضعف و بی فروغی چشمها
- 8- سرگیجه
- 9- مرزهای سل، نقرس و روماتیسم
- 10- تنفر از ازدواج

«امام صادق (ع): سه دسته هستند که خدا در قیامت با آنان سخن نگوید و آنان را مورد رحمت قرار نمی دهد از جمله کسیکه با دست خود استمناء کند و کسیکه در عمل لواط، مفعول واقع شود.»

«رسول خدا (ص): کسیکه با دست استمناء کند، ملعون است.»

شهوت پرستی

هوای نفس گاه انسان را شهوت پرست می کند که معلوم نیست چه عاقبتی پیدا کند؟

پیامبر اعظم ص فرمود: بیشترین عامل جهنمی شدن امت من دو چیز است: شکم پرستی و شهوت پرستی.

مرحوم فیض در محجه البیضاء می نویسد: بزرگترین عامل هلاکت و انحراف انسان، شهوت پرستی است.

خداوند سبحان غریزه جنسی را در انسانها برای حفظ نسل بشر و برای امتحان قراردادده است.

وقتی انسان به بلوغ جنسی رسید و نیاز به سیر کردن آن پیدا کرد باید از راه دینی و در چارچوب دین الهی، ازدواج کند.

در طول تاریخ ازدواج همیشه مورد ستایش و مورد حمایت نوع بشر بوده و بر عکس زنا زشت و مورد بغض و دشمنی بشر بوده است.

در بعضی از قبایل و اقوام، ازدواج آن چنان مقدس و مهم بوده است

که گاه این مراسم روزهای متوالی ادامه پیدا می کرده و تمام فامیل و اقوام عروس و داماد در مراسم شرکت می کرده اند و هزینه های کلانی خرج این مراسم می شده است و در بسیاری از کشورها، این مراسم، مهمترین حادثه در طول زندگی هر مرد و زنی بشمار می رفته و می رود.

ازدواج چون عامل بقاء نسل آدمی است، محبوب و مورد حمایت همه اقوام بشر بوده و برعکس زنا چون باعث قطع نسل و از بین رفتن توالد و تناسل صحیح و از بین رفتن نسب ها و خانواده ها و پیدا شدن انواع مرضها و مفاسد می شود، مورد بغض همه اقوام بشر بوده است.

در ادیان الهی هم ازدواج جایگاه خاصی داشته و مورد تکریم و سفارش بوده و، تمامی ادیان ازدواج را خوب و عمل زنا را زشت و بد و مبعوض دانسته اند.

در تورات و اناجیل و قرآن کریم، بارها و بارها به زشت بودن عمل زنا اشاره شده است.

پیامبر خدا ص فرمود:

«در اسلام محبوبترین بناء در نزد خداوند، بنای ازدواج است»
و فرمود:

«ازدواج سنّت من است و هر که ازدواج نکند از من نیست.»

در اسلام ازدواج به این صورت است هنگامی که دختر و پسری با شرایط دین اسلام، ازدواج کردند و سر سفره عروسی نشستند طبق روایتی از امام رضاع از این سفره بوی بهشت بمشام می رسد و ثواب نمازشان هفتاد برابر می شود و شیطان از

ناراحتی و عصبانیت به ناله و نعره می افتد و فرزندان می آورند حلال زاده و مبارک و دارای احترام یک فرد مسلمان می باشند.

این دردنیاست و در آخرت هم پاداش آنها بهشت و رضوان الهی است.

اما اگر این دختر و پسر بدون رعایت مقررات دینی، باهم ارتباط جنسی برقرار کنند، مورد غضب الهی قرار گرفته و شیطان با آنها هم نشین شده و اگر فرزندی متولد شود حرام زاده است و در دنیا خوار و ذلیل و بدبخت شده و هنگام مرگ اگر بدون توبه از دنیا بروند به عذاب الهی دچار می شوند

:«ولا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاما- یضاعف له العذاب یوم القیامه و یخلد فیه

مهانا الا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً» فرقان 68

یعنی زنا نمی کنند که هر که بکند، گناه کرده و در قیامت عذابش دوچندان شده و بصورت خوار و ذلیل، ابدی در جهنم می شود مگر کسانی که توبه کرده و عمل صالح انجام دهند.»

و در روایت است: پیغمبر اکرم ص به امیر مؤمنان علی ع فرمود:

«زنا دارای سه اثر بد دنیوی و سه اثر بد اخروی است. اثرات دنیوی زنا: رسوا شدن، کوتاهی عمر و قطع روزی (روزی حلال) و اثرات اخروی: سختی حساب، خشم خداوند و ابدی بودن در جهنم است.»

.شهوت انسان با یک همسر، برطرف می شود و مرد می تواند به شرط رعایت

عدالت و داشتن توانائی مالی، همس بیشتری اختیار کند.

زمانی انسان دچار شهوت پرستی می شود که شهوت را هدف قرار داده و در شهوت افراط کند و چشمش به افرادی غیر از همسر خود باشد. در این صورت مجبور می شود برای رسیدن به مقاصد شوم خود، دست به هرکاری بزند. آدم بکشد! کلاهبرداری کند. با پدر و مادر و خانواده خود قطع رابطه نماید. پولهای زیادی خرج کند. و عمر گرانبهای خود را صرف شهوترانی کند و عاقبت با اعدام و زندانی شدن و جرم و جنایت مواجه شود.

اشاره کنیم به کارهای افراد و باندهای شهوتران که اخبار آنها را در روزنامه ها و مجلات می خوانیم. از جمله اعضای باند شب پره که به زنان و دختران تهرانی تجاوز می نمودند. یا پسری که برای رسیدن به به دختر مورد علاقه اش، مادرش را که مانع بود کشت و قرار بود پدرش را هم بکشد! یا باند محله که به 14 فقره تجاوز به زنان اعتراف نمودند. یا مرد افغانی که گزن را مورد تجاوز قرار داده سپس آنها را کشته بود دستگیر شد!

البته در طول تاریخ شهوترانی باعث جنایات هولناکی شده از جمله پادشاه روم برای رسیدن به ازدواج با دختر همسرش، سر حضرت یحیی را برید! ابن ملجم برای رسیدن به عشق قطام، فرق مولا علی ع را شکافت! و... علی ع: از شهوات سرکش پرهیزید که شمارا به ارتکاب انواع گناهان می کشاند.

آری شهوت پرستی، دین انسان را برباد می دهد. عقل را فاسد می کند. آبروی انسان را می برد. و آدمی را بدبخت می کند. و این نتیجه اطاعت از هوای نفس است.

از عوامل کنترل شهوت پرستی، دوری از اختلاط با نامحرم، کنترل چشمها چه نگاه کردن به نامحرم و چه نگاه کردن به فیلمهای جنسی، دوری از ارتباط با افراد فاسد الاخلاق، ارتباط معنوی بوسیله نماز و ذکر و دعا و تلاوت قرآن کریم می باشد. اگر آدمی از عقلش اطاعت کند و تقوا پیشه نماید با ازدواج درست، شهوت خود را کنترل کرده و به زندگی با آرامش و عزت دست می یابد.

عاقبت بد اطاعت از هوای نفس

آورده اند در زمان قدیم در سرزمینی عابدی زندگی می کرد که به عنوان زاهد و عابد و دائم الصلاه میان مردم مشهور بود ولی باطنش با ظاهرش فرق داشت تا اینکه یکی از تجار آن سرزمین عازم مسافرت شد چون تنها یک دختر داشت و کسی را در آن شهر نداشت که دختر را با اطمینان خاطر نزد او بگذارد لذا به فکرش رسید که چون عابد در فکر عبادت خداست لذا بهترین جایی است که می تواند دختر را یزد او بگذارد.

پس دختر را بنزد عابد گذاشت و به مسافرت رفت دختر نزد عابد بود تا اینکه چشم عابد به صورت دختر افتاد و از جمال او دچار و سوسه شیطان شده و بالاخره فریب خورد و با او عمل نامشروع را انجام داد و بعد از مدتی با خود گفت اگر

تاجر این ماجرا را بفهمد تمام مردم شهر را خبر کرده و آبروی من خواهد رفت پس با وسوسه شیطان و نفس اماره دختر را کشته و در خارج از عبادتگاه خود جایی پنهانی دفن نمود.

تاجر پس از مراجعت به سراغ دختر خود آمد عابد گفت تو اصلاً دختری پیش من نیاوردی پس تاجر به نزد پادشاه شکایت کرده و حاکم دستور داد تا خانه و اطراف خانه عابد را گشتند که پس ا جستجو متوجه جسد دختر شده و به امر قاضی تصمیم گرفته شد که عابد را به دار آویزند. پس از اینکه طناب دار به گردن عابد انداختند شیطان به او گفت اگر می خواهی زنده بمانی کهبشاید از این اعمال توبه کنی باید بگویی من شیطان را می پرستم تا اینکه من تو را نجات بدهم پس عابد بدبخت این جمله را گفت و در همان حال طناب دار را بالا کشیدند و عابد در حالیکه زنا کرده و آدم کشته و مشرک شده بود از دنیا برفت و این همه نتیجه هوی نفس بود.

نتیجه نیک مخالفت با هوای نفس:

حضرت رسول(ص) فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی زیبا و خوش سیما بود زندگی خود را بوسیله درست کردن زنبیل از درخت خرما می گذرانید. روزی از درخانه پادشاه می گذشت کنیز خانم پادشاه او را دیده وارد قصر شد و حکایتی از زیبایی و جمال عابد برای خانم تعریف کرد. خانم گفت بوسیله ای او را داخل قصر کن. همینکه عابد داخل شد چشم همسر سلطان به او افتاد از حسن و جمالش

در شگفت شد در خواست نزدیکی کرد. عابد امتناع ورزید. زن دستور داد درهای قصر را ببندند و به او گفت غیر ممکن است باید من از تو کام بگیرم و تو نیز از من بهره ببری عابد چون راه چاره را مسدود دید. پرسید بالای قصر شما محلی نیست که در آن جا وضو بگیرم زن بکنیز گفت ظرف آبی بالای قصر ببر تا هر چه می خواهد انجام بدهد. عابد بر فراز قصر رفت در آنجا با خود گفت ای نفس مدت چندین سال عبادت را که روز و شب مشغول بودی به یک عمل ناچیز می خواهی تباه کنی. اکنون خود را از این بام به زیر انداز. بمیری بهتر از آن است که این کار انجام دهی نزدیک بام رفت دید قصر مرتفعی است و هیچ دست اویزی نیست که خود را به آن بیاویزد تا بزمین برسد. حضرت رسول (ص) فرمود: همینکه خود را آماده انداختن نمود امر بجبرئیل شد که فوراً بزمین برد بنده ما از ترس معصیت می خواهد خود را بکشتن دهد. او را بیال خود دریاب تا آزرده نشود عابد را در راه چون پدری مهربان گرفت و بزمین گذاشت. زیباییهایش در همان قصر ماند زنش پرسید پول زنبیل ها را چه کردی؟ گفت امروز چیزی عاید نشد گفت امشب را با چه افطار کنیم. جواب داد باید به گرسنگی صبر کنیم ولی تو تنور را بیافروز تا همسایگان متوجه نشوند ما نان تهیه نکرده ایم. زیرا ایشان بفکر ما خواهند افتاد. زن تنور را روشن کرده با مرد خود شروع به صحبت نمود. درین بین یکی از زنان همسایه برای بردن آتش وارد شد. گفت از تنور آتش بگیر. آن زن بمقدار لازم آتش برداشت و در موقع رفتن

گفت شما گرم صحبت نشسته اید نانهایتان در تنور نزدیک است بسوزد زن نزدیک تنور آمده دید نان بسیار خوب و مرتبی بر اطراف تنور است. نانها را جدا کرده پیششوهر آورد باو گفت تو در پیش خدا منزلتی داری که برای نان آماده می شود از خداوند بخواه بقیه عمر ما را از بدبختی و ذلت نجات دهد. عابد گفت صبر همین زندگانی بهتر است.

داستان عفت و گریه امام حسین(ع) در برابر زن کامجو:

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد که در ابواء زنی بادیه نشین خدمت حضرت مجتبی (ع) رسید در آنحال امام حسن (ع) مشغول نماز بود . نماز را کوتاه نمود و فرمود کاری داشتی جوابداد آری پرسید حاجت تو چیست گفت من زنی بیشوهرم به این مکان وارد شده ام و مایلم از شما کام بگیرم.

حضرت فرمود: دور شو از من می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی . آن زن پیوسته در صدد دل بردن از آنجناب بود.

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می فرمود: دور شو وای بر تو. کم کم گریه آنجناب شدید شد. زن که حال امام مجتبی (ع) را مشاهده کرد او هم شروع بگریه نمود امام حسین(ع) وارد شد دید بادرش با این زن هر دو گریه می کنند. سیلاب اشک امام حسن(ع) چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد.

عده ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می کرد گریه
 آنها را می گرفت تا اینکه صدای گریه ایشان بلند شد. زن بادیه نشین خارج
 گردید. اصحاب نی متفرق شدند. مدتی از ن پیش آمد و گذشت. حسین بن علی
 (ع) از نظر عظمت و جلالت برادر خویش سبب گریه را نپرسید. نیمه شبی که امام
 حسن خوابیده بود ناگاه بیدار شده و گریه آغاز نمود. حسین (ع) پرسید چه شده
 برادر جان فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می کنم تفصیل خواب را جویا
 شد. فرمود تا زنده ام بکسی مگو یوسف صدیق را در خواب دیدم. مردم برا
 تماشای او جمع شده بودند من هم جلو رفته او را تماشا می کردم همینکه حسن و
 زیبائی اش را دیدم گریه ام گرفت یوسف بسوی من توجه نموده گفت برادرم
 چرا گریه می کنی پدر و مادرم فدایت باد. گفتم بیاد آوردم جریان تو را با زن
 عزیز مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی بزندان افتادی پیر کهنسال یعقوب د فراق
 تو چه دید برای آن گریه می کنم و در شگفتم از نیروی تو که چه اندازه خود
 داری یوسف گفت چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه نشین که
 او رد ابواء با تو مصادف شد. چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟
 پیامبر (ص) فرمود: کسیکه قدرت پیدا کند بر زنی یا کنیزی پس از ترس خدا او را
 ترک کند خداوند آتش را بر او حرام می کند و او را از قیامت ایمن کرده وارد
 بهشت می نماید و اگر حرام مرتکب شود خا بهشت را برای او حرام کرده و او را
 وارد جهنم می نماید

دست دادن با نامحرم مقدمه جنایت

جلوگیری از لمس اندام نامحرم و دست دادن به یکدیگر یکی از راه های پیشگیری از آلوده شدن به منجلاب شهوت رانی اجتناب از هر گونه لمس اندام نامحرم و دست دادن به یکدیگر است که در حرمت آن هیچ گونه اختلافی بین علمای اسلام نیست. ابی بصیر عن ابی عبد الله (علیه السلام) . قال قلت له هل یصافح الرجل المرأة لیست بذات محرم ؟ ! فقال (علیه السلام) : لا الا من وراء الثوب ، ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرده اند که : آیا دست دادن مرد به زن نامحرم جایز است ، فرمود جایز نیست مگر از روی لباس. تردیدی نیست که در اثر لمس اندام نامحرم واتحاد حرارت بدن مرد وزن بیگانه ، زمینه برای روحیه شهوت رانی و روابط نامشروع فراهم می

از لمس اندام تا بزرگترین جنایت

در سال 1368 شمسی جریان مردی را که سر او را بریده و اندامش را با ضربات کارد شکافته بودند به دادگستری کشیده شد. بعد از پیگیری و بازپرسی مشخص شد که قاتل از بستگان مقتول است و جریان قتل به توطئه همسر مقتول که رابطه نامشروع با قاتل داشته عملی شده است. کیفیت قتل به اقرار همسر قاتل به این شکل بوده است : در یکی از شب های زمستان قاتل به منزل پسر عمه خودش که بعدا مقتول شده می رود. صاحب منزل مهمان را به زیر کرسی خود راهنمایی می کند. در اثنای شب نشینی پای مهمان به پای زن صاحب خانه اصابت کرده ، از

همان جا جرقهء شهوت در دل هر دو شعله کشید و رفته رفته منجر به عشق مفرط و برقرار کردن رابطهء نامشروع و انجام ده ها مرتبه عمل منافی عفت می گردد و چون زن شوهر خود را مزاحم آزادی خود می بیند دوستش را تحریک می کند که او را به قتل برساند . تا این که روزی او را با کارد مخصوصی در کمد منزل جای می دهد و وقتی که شوهرش می آید زود غذای او را می دهد و او را می خواباند که بعدا درب کمد را باز کند و با کمک وی شوهر را بکشد ، برنامهء مقدماتی انجام می شود شوهر ناگهان صدای سرفه از درون کمد اتاق پذیرایی به گوشش می رسد . درب کمد را باز می کند ناگهان مواجه با پسردایی خود می شود ، در اولین اقدامات دفاعی قاتل او را با ضربات کارد از پا در می آورد و بعد سر او را جدا می کند و با کمک همسر مقتول اندام خود را می شوید و با هم از منزل بیرون می روند و روز بعد هنگام صبح ، زن مقتول وارد منزل می شود و فریاد و جنجال به پا می کند که : آه ، دیشب در منزل نبودم دزد وارد خانه ما شده و مقداری اموالمان را برده و شوهرم را کشته است لکن در جریانات بازپرسی حقیقت آن طور که گذشت روشن شد . سر انجام قاتل به صد ضربه شلاق و اعدام وزن به سنگسار شدن محکوم شد که حکم صادره در ملاء عام به اجرا در آمد . می بینید که یک بر خورد بدنی چه توفانی به پا می کند و انسان را در چه منجلابی قرار می دهد و او را از هر درنده ای قسی القلب تر می سازد و سر انجام به اشد

مجازات گرفتار می سازد. از این نوع پرونده ها و جریانات هولناک که ابتدای آن از یک مزاح یا لبخند و یا بر خورد بدنی و یا خلوت شروع شده زیاد است. خانواده باید مراقب نوامیس خود باشند، آداب اسلامی را در معاشرت ها رعایت نمایند، و از مجلس های مختلط و برخوردهای نامشروع اجتناب کنند، رعایت حجاب اسلامی نمایند، خانم ها از زینت برای غیر شوهر خودشان اجتناب کنند و امر به معروف و نهی از منکر را رعایت نمایند تا این که به این صحنه های خطرناک مبتلا نشوند. من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم * تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال البته مقصود این نیست که هر بر خورد جزئی دارای چنین نتایج رسوا کننده ای است و یا هر مجلس مختلط، خنده، مزاح، آرایش و امثال آن علت تامه برای این قبیل جنایات هولناک است بلکه مراد این است که این امور زمینه سازند و کافی است از هر هزار مورد یکی به این نتایج برسد {}

قتل و جنایت دیگری بر اثر شهوت پرستی

در سال 1364، نیمه شب مردی را در اتومبیلش در کنار همسرش سر بردند. بعد از هفت ماه پیگیری به وسیله باز پرس دادسرای عمومی مشخص شد که این قتل فجیع به توطئه همسر مقتول توسط دوست نامشروع وی انجام شده است. بعد از مشخص شدن امر قاتل و یاران قاتل همگی دستگیر شدند. مقتول مردی زیبا ورشید و تکنسین کارخانه ذوب آهن و پسر عمه همسر خود بود. قاتل مردی از آوارگان جنگی آبادانی، سیاه چهره و بداندام.

همسر مقتول زنی 27 ساله و دیپلمه ، کیفیت قتل طبق اعتراف و اقرار وی از این قرار است : روزی برای مراجعه به دندان پزشک ، سوار اتومبیلی شدم ، در موقع پیاده شدن هنگام پرداخت پول دستم به دست راننده خورد . جرقه ای شهوت انگیز در دلم شعله کشید ، قرار شد راننده صبر کند و مرا برگرداند ، در مراجعت جو خلوت ، توأم با سابقه قبلی ما را گرفتار مذاکرات نامشروع نمود ، سر انجام با هم دوست شدیم و قرار بر این شد که روزها بعد از ساعاتی که شوهرم به محل کار خود می رود به منزل من بیاید ، این قرار عملی شد و به مدت دو سال با هم رابطه داشتیم و متجاوز از صدبار عمل منافی عفت انجام دادیم و چون شوهرم را مزاحم دیدیم : بارها پیشنهاد کشتن او را به رفیقم دادم تا بعد از کشتن او با هم ازدواج رسمی کنیم . چند بار نقشه قتل او را ریختیم عملی نشد تا این که برای آخرین بار که شبانه عازم تهران بودیم ، او را تحریک کردم که دنبال ما حرکت کند و یکی دو نفر را با خود همدست کند و همراه بیاورد . و وقتی دستمال های کاغذی مجاله شده را از شیشهء اتومبیل بیرون انداختم مهیا شوند . در آن هنگام ماشین را به بهانهء دل درد متوقف می کنم . آنها پیاده شوند و شوهرم را بکشند . وی مصمم شد که به دستور من عمل کند . طبق برنامه ای که گفته شد با کمی فاصله دنبال ما حرکت کردند ، به بهانهء دل درد ، شوهرم را در پارکینگ متوقف کردم . بلا فاصله اتومبیل قاتل ، پشت سر ما ایستاد ، وی با دو نفر از همدستانش با چهره نقاب زده پیاده شدند ، یکی از دوستان قاتل همسرم برای رد گم کردن وعادی جلوه دادن امر ، فلاکس آب را روی کاپوت ماشین گذاشت و کنار آن ایستاد و ما چرا را تماشا می کرد ، قاتل با فشار به دستگیره از درب عقب با یکی دیگر از همدستانش وارد اتومبیل شد ، و شوهرم را به طرف عقب اتومبیل کشیدند . شوهرم خیال می کرد برای بردن مال اقدام به این کار کرده اند ، پیشنهاد کرد که سویچ اتومبیل را می دهم به من و همسرم کاری نداشته باشید ، اتومبیل را با آنچه دارم ببرید آنها اعتنا نکردند رفیق قاتل دستهای شوهرم را به طرف عقب کشید و قاتل با

کارد سر او را از بدن جدا کرد و من که خوشحال ، شاهد صحنه بودم به آنان گفتم زود از صحنه خارج شوید . بعد از رفتن آنها پیاده شدم و اتوبوسی را متوقف کردم و با داد و فریاد به سرنشینان آن گفتم سه نفر نقاب زده آمدند و شوهرم را کشتند . جریان به پاسگاه کشید و بعد هم برای شوهرم سیاه پوش شدم و مجالس ترحیم گرفتم و در این مدت (هفت ماه) با قاتل رابطه نامشروع به طور آزاد داشتیم . از او سؤال کردم : آیا در زندگی با شوهرت اختلاف داشتید ؟ جواب داد : هرگز اختلافی نداشتم . شوهرم مردی مهربان و مؤدب بود و حتی مهمان بدون اجازه من نمی آورد و در مدت دوازده سال که با هم زندگی کردیم یک مرتبه هم با من به درشتی سخن نگفت ، حقوق ماهیانه اش را در اختیار من قرار می داد ، من را بسیار دوست می داشت و هیچ گونه کمبودی از نظر جمال و کمال در وی نبود . از وی سؤال کردم : پس چرا به چنین جنایتی اقدام کردی ؟ جواب داد : پاسخی برای این سؤال ندارم ، خودم هم نمی دانم چرا سر از این وادی در آوردم و الان تحت فشار وجدانم قرار دارم که چرا بعد از دوازده سال زندگی با داشتن یک دختر هشت ساله و آن همه محبتی که از شوهرم دیدم به چنین روزی گرفتار شده ام . دادگاه کیفری ، قاتل را که مردی مجرد بود به عنوان حد عمل منافی عفت ، صد ضربه شلاق زد و به عنوان قصاص وی را اعدام نمود و همسر مقتول را به عنوان حد شرعی به سنگسار نمودن محکوم نمود . حکم صادره در باره آنان به اجرا در آمد و آن شخص که دست های مقتول را گرفته بود به حبس ابد و دیگری که نگهبانی می کرد طبق متون فقهی به کور شدن چشم محکوم شد . ملاحظه می فرمائید که از یک خلوت با نامحرم و برخورد دست آنان به هم چه جنایات هولناکی پدید آمد و سرانجام برای لذت چند روزه به مجازات های دنیا و آخرت گرفتار شدند.

پیروی از هوی نفسانی افراد در ابعاد مختلف مثل ریاست طلبی و قدرت طلبی و رفاه طلبی و شکمبارگی و شهوات جنسی و غیره ظاهر شده است. امثال نمرود و فرعون و بخت النصر و

چنگیز و تیمور و یزید و بسیاری از افراد مشهور در خونخوارگی و استثمار افراد بشر کسانی بودند که در زندگی خود اراده لازم جهت کنترل غرائز سرکش خود نداشتند لذا باعث شدند که عمری را در غارت مردم محروم و مظلوم سپری و سپس با پرونده سنگینی از اعمال ضد بشری از این جهان رخت ببندند.

یکی از مهمترین برنامه ترکیه نفس، خودشناسی است.

رابطه خود شناسی و تهذیب نفس

چگونه خودشناسی سبب تهذیب نفوس می شود؟ اولاً: انسان از طریق خود شناسی به کرامت نفس و عظمت این خلقت بزرگ الهی و اهمّیت روح آدمی که پرتوی از انوار الهی و نفحه ای از نفحات ربّانی است پی می برد؛ آری! درك می کند که این گوهر گرانبها را نباید به ثمن و بهای ناچیز فروخت و به آسانی از دست داد!

تنها کسانی خود را آلوده رذائل اخلاق می کنند و گوهر پاک روح انسانی را به فساد و نابودی می کشانند که از عظمت آن بی خبرند.

ثانیاً: انسان با شناخت خویشتن به خطرات هوای نفس و انگیزه های شهوت و تضاد آنها با سعادت او پی می برد، و برای مقابله با آنها آماده می شود.

بدیهی است کسی که خود را نشناسد از وجود این انگیزه ها بی خبر می ماند و شبیه کسی است که گردآگرد او را دشمن گرفته، امّا او از وجود آنان غافل و بی خبر است؛ طبیعی است که چنین کسی خود را آماده مقابله با دشمن نمی کند و سرانجام ضربات سنگینی از سوی دشمن دریافت می دارد.

ثالثاً: انسان با شناخت نفس خویش به استعدادهای گوناگونی که برای پیشرفت و ترقی از سوی خداوند در وجود او نهفته شده است پی می برد و تشویق می شود که برای پرورش این استعدادها بکوشد، و آنها را شکوفا سازد؛ گنجهای درون جان خویش را استخراج کند و گوهر خود را هویدا سازد.

کسی که عارف به نفس خویش نیست به انسانی می ماند که در جای جای خانه او گنجهای پر قیمتی نهفته شده ولی او از آنها آگاهی ندارد، ممکن است از گرسنگی و تنگدستی در آن بمیرد، در حالی که در زیر پای او گنجهایی است که هزاران نفر را سیر می کند.

رابعاً: هر يك از مفاسد اخلاقی ریشه هایی در درون جان انسان دارد، با خود شناسی، آن ریشه ها شناخته می شود، و درمان این دردهای جانکاه را آسان می سازد، و به این ترتیب راه وصول به تهذیب را در برابر انسان هموار می کند.

خامساً: از همه مهمتر این که خودشناسی بهترین راه برای خدا شناسی است، و چنان که خواهد آمد، خداشناسی و آگاهی از صفات جلال و جمال حق، قویترین عامل برای پرورش ملکات اخلاقی و کمالات انسانی و نجات از پستی و حضيض رذائل و رسیدن به اوج قله فضائل است.

و اگر به مطالب گذشته این جمله را بیفزاییم که رذائل اخلاقی زندگی انسانی را به تباهی می کشد و جامعه بشری را در بحرانهای سخت گرفتار می سازد، و شاهد زندگی را در کام انسانها مبدل به شرنگ می کند، به اهمّیت خود شناسی و خودآگاهی برای زندگی

انسانها بیشتر پی خواهیم برد.

در کتاب «اعجاز روانکاوی» نوشته «کارل منیگر» چنین آمده است: «خود آگاهی عبارت از این است که هم از قوای مثبت و مهر انگیز نهاد خود آگاهی داشته باشیم و هم از نیروهای منفی که موجب نابودی ما می گردد و ما را به خاک سیاه می افکند؛ ندیده گرفتن قوای منفی یا خودداری از اشاره به وجود آنها در خودمان یا دیگران، پایه های زندگی را متزلزل می کند.» (1)

در کتاب «انسان موجود ناشناخته» جمله ای آمده است که شاهد خوبی برای بحث ما است؛ می گوید: «بدبختانه در تمدن صنعتی شناخت انسان مورد توجه قرار نگرفته است، و برنامه زندگی بر وفق ساختمان طبیعی و فطری پایه گذاری نشده است؛ لذا با همه درخشندگی موجب رستگاری نشده است؛ پیشرفت علم به دنبال هیچ طرحی صورت نگرفت و (تقریباً) اتّفاقی بود ... اگر «گاليله» و «نیوتن» و «لاووازیه»، نیروی فکری خود را صرف مطالعه روی جسم و روان آدمی کرده بودند، شاید نمای دنیای، امروز فرقه های زیادی با آنچه امروز است می داشت.» (2)

و به خاطر این امور است که خداوند یکی از مجازاتهای هوسبازان متمرد را خود فراموشی قرار داده و به مسلمانان هشدار می دهد که: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خداوند به سبب آن، آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت، نباشید! و آنها فاسقان (حقیقی) و گنهکارانند.» (3){اخلاق در قرآن}

. اعجاز روانکاوی، صفحه 6.

2. انسان موجود ناشناخته، صفحه 22.

خود شناسی وسیله خدانشناسی است

قرآن مجید با صراحت می گوید: «ما آیات آفاقی و انفسی (عجائب آفرینش خداوند در جهان بزرگ و در درون وجود انسان) را به آنها نشان می دهیم تا ایشان را گردد که او حق است.» (سُتْرِیهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ یَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) (3)

در جای دیگر می فرماید: در درون وجود شما آیات خداست، آیا نمی بینید؟

(وَ فِی أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ) (4)

بعضی از محققان از آیه مربوط به عالم ذر نیز همین استفاده را کرده اند که «معرفة النفس» پایه «معرفة الله» است، آنجا که می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنَىٰ آدَمَ مِنْ طُحُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا بِه

خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشی نمود (و اسرار وجودشان را به آنها نشان داد و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری گواهی می دهیم!» (1)

1. سوره اعراف، آیه 172.

روایاتی درباره معرفت نفس ، و خدانشناسی از راه خودشناسی

و در کتاب الدرر و الغرر از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: عارف کسی است که نفس خود را بشناسد و او را آزاد سازد، و از هر چیزی که دورش می کند منزهش بخشد.

مؤلف : یعنی از اسیری هوای نفس و بندگی شهوات آزادش کند. و نیز در کتاب مزبور از آن جناب روایت شده که فرمود: بزرگترین جهل ها و جهل انسان است به نفس خویش.

و نیز فرمود: بزرگترین حکمت ها برای انسان نفس خود را شناختن است. و نیز فرمود: از مردم هر کس که بیشتر نفس خود را می شناسد او از پروردگار ترسنده تر

است.

مولف : جهتش این است که چنین کسی به خدای خود بیشتر عالم و عارف است کما اینکه خدای سبحان فرمود: *انما یخشی الله من عباده العلماء* - از بندگان ، تنها علما از خدای می ترسند.

و نیز در کتاب مذکور از آن حضرت روایت می کند که فرمود: *بهترین عقل انسان خودشناسی اوست* . بنابراین کسی که خود را شناخت خردمندی یافت ، و کسی که نادان به نفس خود بود گمراه شد.

و نیز در کتاب مزبور از آن حضرت روایت می کند که فرمود: در شگفتم از کسی که برای گمشده خود جار میزند، و از این و آن می پرسد، در حالی که خودش را گم کرده و در پی یافتن خود نیست.

و نیز فرمود: در شگفتم از کسی که خود را نشناخته چگونه می تواند پروردگار خود را بشناسد.

و نیز فرمود: کمال معرفت و نهایت درجه آن این است که آدمی خود را بشناسد.

مؤلف : سابقا وجه این مطلب گذشت و گفتیم که حقیقت معرفت همین است و نیز فرمود: چگونه دیگری را می شناسد، کسی که هنوز خود را نشناخته؟.

و نیز فرمود: در معرفت آدمی همین بس که خود را بشناسد، و در نادانیش همین بس که خود را نشناسد.

و نیز فرمود: هر که خود را بشناسد مجرد شده است.

مؤلف : مقصود از مجرد، یا مجرد از علاقه های دنیایی است ، و یا مجرد از مردم و گوشه گیری است ، و یا بوسیله اخلاص عمل برای خدا از هر چه جز اوست مجرد شدن است.

و نیز فرمود: هر که نفس خود شناخت ، مجاهده با نفس نمود، و هر که نفس خود شناخت آنرا وا گذاشت و رهایش کرد.

و نیز فرمود: هر که نفس خود شناخت کارش بالا گرفت.

و نیز فرمود: هر که نفس خویش را بشناسد دیگران را بهتر می شناسد، و هر کس نسبت به نفس خود جاهل باشد نسبت به دیگران جاهل تر است.

و نیز فرمود: هر کس نفس خود شناخت به غایت و نتیجه هر علم و معرفتی رسیده است.

و نیز فرمود: هر کس نفس خود شناخت از راه نجات دور افتاد، و در گمراهی و جهالت ها گنج و سرگردان شد.

و نیز فرمود: معرفت نفس نافع ترین معرفت ها است.

و نیز در کتاب مزبور از آن حضرت روایت شده است که فرمود: رستگاری و فوز اکبر برای کسی است که به معرفت نفس موفق شود.

و نیز فرمود: جاهل به نفس خود مباحث ، زیرا کسی که جاهل به نفس خود {المیزان ج6}

اقسام واصناف کسانی که به معرفت نفس پرداخته اند

- 8 بنابر این جا دارد کسانی را که به عرفان نفس اشتغال دارند فی الجمله به دو طائفه تقسیم کنیم:

اول - آنهایی که اشتغالشان از این باب است که می خواهند آثار غریبه نفس را که از حیث اسباب و مسببات مادی خارج است احراز نموده و به این وسیله راهی برای معیشت و یا اعمال سایر اغراض خود پیدا کنند، مانند اساتید طلسمات ، و تسخیر روحانیات کواکب ، و

موکلین بر امور، و تسخیر جن و ارواح انسانی و همچنین مانند آنان که با دعا و افسون سر و کار دارند.

دوم - آنهایی که کار با خود نفس دارند، و می خواهند بوسیله دل کردن از امور مادی و امور خارج از نفس و نیز بوسیله دل بستن به نفس سر از حقیقت آن در آورند، و در آن غور کنند، مانند طبقات و مسلک های مختلف تصوف، و تصوف هم از مطالبی نیست که مسلمین آنرا از پیش خود اختراع کرده باشند، و یا اصولا مربوط به اسلام باشد، زیرا می بینیم که همین مسلک در بین امم قبل از اسلام مانند نصارا و دیگران هم یافت می شده، حتی در بین بت پرستان و بودائیان کسانی دیده می شوند که دارای این طریقه اند، حتی بت پرستان و بودائیان معاصر. پس معلوم می شود این طریقه، طریقه ای بوده که در نیاکان نیز استمرار داشته است، البته نه به این معنا که از نیاکان اخذ و تقلید کرده باشند، نظیر وراثتی که در انتقال انواع مدنیت ها از قومی به قومی و از نسلی به نسلی هست، چنان که بعضی از علمای ملل و نحل چنین خیال کرده اند، بلکه به این معنا که اصولا همانطوری که سابقا هم گفته شد دین فطری، انسان را به زهد دعوت می کند، زهد هم به عرفان نفس، راه می نماید، پس مستقر شدن يك دین در بین يك امت و جای گرفتن آن در دلها، خود بخود مردم را آماده و مهیا برای این می سازد که طریقه عرفان نفس را اختیار و اصولا فکر این کار را در بین آنها بوجود می آورد، و باعث می شود بعضی از افرادی که واحد جمیع عوامل و شرایط مقتضی هستند این طریقه را اخذ نمایند. پس پیدا شدن این طریقه در بین يك امت به وراثت نیست بلکه استقرار و مكث روح دینی در يك مدت معتدله در بین يك امت باعث این است که این طریقه صحیح یا باطل در بین ایشان بوجود آید اگر چه هیچگونه ارتباطی با سایر امم نداشته باشند، که از آنان به ارث ببرند، پس نباید گفت بوجود آمدن این طریقه از راه وراثت و سرایت از قومی به قوم دیگری انتشار یافته است.

9 - پس جا دارد دسته دوم از آن دو دسته ای را که در پی عرفان نفس اند یعنی اهل عرفان حقیقی را نیز به دو طایفه تقسیم کنیم:

طایفه ای از اینها این طریقه را تنها برای این جهت سلوک می کنند که به این طریقه علاقمند هستند، البته از مختصری از معارف نفس هم بهره ای دارند، لیکن این معرفت برای آنان هیچوقت بطور کامل و تمام دست نمی دهد، زیرا اینان از آنجایی که غیر از خود نفس، غرض دیگری از این معرفت ندارند، از همین جهت از آفریدگار نفس یعنی خدای تعالی که سبب حقیقی نفس است و زمام نفس در وجود و آثار وجودش بدست اوست، غافلند، از این رو آنطور که باید نتوانستند به معرفت النفس نایل شوند، آری چگونه ممکن است کسی بتواند به چیزی معرفت تام و کامل پیدا کند در حالی که از علل هستی او و مخصوصا علت العلل غافل باشد؟

و آیا چنین کسی با کسی که ادعای معرفت يك تخت و یا میز و صندلی را می کند با اینکه برای آن نجار و تیشه و اره، که علت فاعلی و غرض و فایده که علت غائی است و علل دیگری که سبب وجود تختند قائل نیست چه فرقی دارد؟ و آیا سزاوار نیست این قسم معرفت را از نظر اینکه باز با علوم و آثار غریبه نفس توأم است کفایت بنامیم؟ از این دسته طایفه دیگری هست که طریقه معرفت النفس را از این نظر دنبال می کنند که این معرفت خود وسیله معرفت به پروردگارشان است، این طریقه معرفت النفس همان معرفت النفسی است که دین هم مردم را به آن دعوت نموده و آنرا تا اندازه ای می پسندد، و این طریقه همین است که انسان به معرفت نفس خود از این نظر بپردازد که نفس را آیتی از آیات پروردگار خود بلکه نزدیک ترین آیه های پروردگارش به خود می داند، خلاصه نفس را وسیله و راهی بداند که بسوی پروردگار سبحان منتهی می شود، و ان الی ربك الرجعی - و

بدرستی بسوی پروردگار تو است بازگشت.)

این طایفه نیز در بین امم و ادیان چند دسته و دارای چند مذهب مختلفند، و ما خیلی از مذاهب آنها و طریقه هایی که سلوک می کنند اطلاعی نداریم، و اما مسلمین، آنها نیز طرفشان بسیار زیاد است، و چه بسا شماره طریقه هایشان نسبت به اختلافاتی که تنها در اصول و اساس مسلک دارند به بیست و پنج سلسله بالغ شود، که از هر سلسله از آن، چند سلسله دیگر نسبت به مطالب فرعی منشعب می گردد، و تمامی این سلاسل الا یک سلسله همگی سند طریقه خود را به علی بن ابی طالب (علیه السلام) منتهی می کنند، در این بین یکدسته از رجال صوفیه دیده می شوند که خود را به هیچیک از این سلاسل نسبت نمی دهند، این سلسله را اویسی منسوب به اویس قرن، می نامند، دسته دیگری نیز در بین صوفیان هستند که نه خود را به اسمی مسمی کرده اند و نه شعار مخصوصی برای خود انتخاب نموده اند، و این سلاسل صوفیه کتاب ها و رساله های زیادی نوشته و در آن سلاسل و طریقه های خود و همچنین نوامیس مذهبی و آدابی که خودشان دارند و آدابی را که رجال طریقه شان داشته اند تشریح کرده، و نیز مکاشفاتی که برای رجالشان نقل شده و ادله ای که به آن استدلال بر حقانیت طریقه خود کرده اند و مقاصدی که طریقه خود را بر آن اساس بنا کرده اند همه را شرح داده اند، اگر کسی بخواهد به آن مطالب اطلاع پیدا کند باید به همان کتاب ها مراجعه نماید، زیرا بحث از تفصیل این طریقه ها و مسلک ها و صحیح آنرا تصحیح کردن و فاسدش را نقد کردن مقام دیگری غیر از این کتاب لازم دارد و ما در جلد پنجم عربی این کتاب بحثی گذراندیم که مطالعه آن در روشن شدن این بحث بی اثر نیست. این بود خلاصه بحثی که می خواستیم در اینجا در اطراف معنای معرفت النفس بیان کنیم.

در پایان، این نکته را نیز خاطر نشان می سازیم که مسأله عرفان نفس، مسأله فکری و نظری نیست، بلکه مقصدی است عملی که جز از راه عمل نمی توان معرفت تام و کامل درباره آن بدست آورد، و اما علم النفسی که فلاسفه قدیم، کتابها در پیرامون آن تدوین کرده اند، آن علم، علمی نیست که چیزی از این غرض را که اشاره شد تامین کند، و همچنین علم نفس تربیتی که متاخرین در همین تازگی ها کتابهایی درباره آن نوشته اند، نیز در حقیقت شعبه ایست از فن اخلاق به سبک قدیم، و در ایفای غرض مذکور اثری ندارد. - و خدا راهنما است. - {المیزان ج 6}

عبادت و عمل به واجبات گام بزرگ در راه تزکیه نفس

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

«ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیان شما را آفریده پرستش کنید تا پرهیز کار شوید!»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

«ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شده - همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد - تا پرهیزگار شوید!»

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ

نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می دارد

(إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً - إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً - وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً - إِلَّا الْمُصَلِّينَ - الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ)

انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است - هنگامی که بدی به او رسد بی تاب می کند - و هنگامی که خوبی به او رسد بخل می ورزد و مانع دیگران می شود - مگر نمازگزاران - آنها که نماز را بطور مرتب به جا می آورند

(خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا)

از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) آمده است: «قَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْكِبْرِ وَ الزَّكَاةَ تَسْبِيحاً لِلرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ إِيْتِلَاءً لِإِخْلَاصِ الْخَلْقِ؛ خداوند ایمان را برای تطهیر دل از شرك واجب فرموده، و نماز را برای پاک شدن از تکبر، و زکات را سبب روزی قرار داده، و روزه را وسیله ای برای پرورش اخلاص بندگان ...»(1)

شبهه همین معنی با مختصر تفاوتی در خطبه معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام) دیده می شود آنجا که می فرماید: «فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهاً لَكُمْ عَنِ الْكِبَرِ، وَ الزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نِماءً فِي الرِّزْقِ، وَ الصَّيَامَ تَنْبِيْناً لِلْإِخْلَاصِ ... ; خداوند ایمان را سبب پاکسازی شما از شرك قرار داده است و نماز را وسیله ای برای تطهیر قلوب از کبر، و زکات را موجب تزکیه نفس (از بخل و حرص و دنیا پرستی) و روزه را عامل تثبیت خلوص نیت.» (2)

2 - در حدیث معروفی که درباره نماز از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آمده، نماز را تشبیه به نهر آب زلال جاری می کند که بر در خانه انسان باشد و همه روز انسان خود را پنج بار در آن شست و شو کند؛ بدیهی است که بر اثر آن، چیزی از آلودگیها در وی باقی نمی ماند؛ این حدیث نیز دلیل روشنی بر این مدعاست. (3)

و به همین ترتیب، درباره هر يك از عبادات آثاری ذکر شده که شاهد گویای تأثیر عبادت در تهذیب نفوس انسانی است.

3 - در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) درباره آثار عبادت بطور کلی چنین می خوانیم: «فَإِنْ قَالَ قَلِمَ تَعَبَدَهُمْ؟ قِيلَ لَيْلًا يَكُونُوا نَاسِينَ لَذِكْرِهِ وَ لَا تَارِكِينَ لِأَدَبِهِ، وَ لَا لَاهِينَ عَنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، إِذَا كَانَ فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَ قِيَامُهُمْ، فَلَوْ تَرَكُوا بَغَيْرَ تَعَبُدٍ، لَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَفَسَسَتْ قُلُوبُهُمْ؛ اگر کسی بگوید: چرا خداوند به بندگانست دستور عبادات داده (مگر نیاز به عبادت آنها دارد؟) در پاسخ گفته می شود، این به خاطر آن است که یاد خدا را به فراموشی نسپارند، و ادب را در پیشگاه او ترك نکنند، و از امر و نهی او غافل نشوند، چرا که در

1. نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله 252.

2. به کتاب زندگی حضرت فاطمه زهرا(س) مراجعه شود.

3. محبة البيضاء، جلد 1، صفحه 339 (کتاب اسرار الصلاة).

آن صلاح و قوام آنها است، و اگر مردم بدون پرستش و عبادت رها شوند، مدت زیادی بر آنها می گذرد (و از یاد خدا غافل می شوند) لذا دلهای آنها قساوت پیدا می کند.» (1)

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که در ضمن بر شمردن آثار سازنده نماز می فرماید: «مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْإِجَابِ وَالْمُدَاوَمَةِ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَيْلًا يَنْسِي الْعَبْدُ سَيِّدَهُ وَمُدْبِرَهُ وَخَالِقَهُ، قَيِّطَرُ وَيَطْعَى وَ يَكُونُ فِي ذِكْرِهِ لِرَبِّهِ وَ قِيَامِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ زَاجِرًا لَهُ عَنِ الْمَعَاصِي وَ مَانِعًا لَهُ عَنِ أَنْوَاعِ الْفُسَادِ؛ علاوه بر این که عبادت، سبب تداوم ذکر خداوند متعال در شب و روز می شود، تا بنده مولی و مدبر و خالقش را فراموش نکند، و نعمتهای الهی مایه مستی و غرور او نشود، و به طغیان بر نخیزد، و یاد پروردگار و قیام در برابر او، وی را از معاصی باز می دارد و مانع انواع فساد می شود.» (2)

در حدیث دیگری، از امام صادق (علیه السلام) در مورد آثار نماز و میزان قبولی آن چنین آمده است: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ قِيلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقَبَّلْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُتَكَبَّرِ، فَيَقْدِرْ مَا مَنَعَتْهُ قِيلَتْ؛ هر کس می خواهد بداند آیا نماز او قبول شده یا نه ببیند آیا نمازش او را از زشتیها و بدیها باز داشته است یا نه؟ به همان اندازه که او را باز داشته نمازش قبول شده است!» (3)

1. عیون اخبار الرضا، مطابق نقل نور الثقلین، جلد 1، صفحه 39، حدیث 39.

2. وسائل الشیعه، جلد 3، صفحه 4.

3. مجمع البیان، جلد 8، صفحه 285، ذیل آیه 45 سوره عنکبوت.

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مورد فلسفه روزه چنین می خوانیم: «أَنَّ الصَّوْمَ يُمِيتُ مُرَادَ النَّفْسِ وَ شَهْوَةَ الطَّبْعِ الْحَيَوَانِيِّ، وَ فِيهِ صَفَاءُ الْقَلْبِ وَ طَهَارَةُ الْجَوَارِحِ، وَ عِمَارَةُ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ، وَ الشُّكْرُ عَلَى النِّعَمِ، وَ الْأَحْسَانُ إِلَى الْفُقَرَاءِ، وَ زِيَادَةُ التَّضَرُّعِ وَ الْخُشُوعِ، وَ الْبُكَاءِ وَ جَعَلَ الْأَلْتِجَاءَ إِلَى اللَّهِ، وَ سَبَبُ انْكِسَارِ الْهَمَّةِ، وَ تَخْفِيفِ السَّيِّئَاتِ، وَ تَضْعِيفِ الْحَسَنَاتِ، وَ فِيهِ مِنَ الْقَوَائِدِ مَا لَا يُحْصَى؛ روزه هوای نفس و شهوت طبیعت حیوانی را می میراند (و طغیان آن را فرو می نشاند)، و در آن صفای قلب و پاکی اعضا، و آبادی

بیرون و درون انسان، و شکر بر نعمتها، و احسان به فقرا، و فزونی تصرّع و خشوع و گریه است؛ و وسیله ای است برای التجاء به پروردگار، و سبب شکستن دلبستگیها و کم شدن سیئات، و فزونی حسنات است؛ و در آن فوائد بیشماری است.» بحارالانوار، جلد 93، صفحه 254.

در این حدیث چهارده اثر مثبت برای روزه ذکر شده که مجموعه ای از صفات فضیلت و افعال اخلاقی است {اخلاق درقرآن}

رابطه یاد خدا با تهذیب نفوس

در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ عَمَرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَسُنَتْ أَعْمَالُهُ فِي السَّيْرِ وَالْجَهْرِ؛ هر کس قلب خود را با یاد پیوسته الهی آبادان کند، اعمال او در پنهان و آشکار نیکو می شود.» (تصنیف درر الحکم، صفحه 189، شماره 3658).

در حدیث دیگری از همان حضرت(علیه السلام) می خوانیم: «مُدَاوَمَةُ الذِّكْرِ قُوْتُ الْأَرْوَاحِ

و مِفْتَاحُ الصَّلَاحِ؛ تداوم یاد خدا غذای روح و کلید رستگاری است.»(1)

در حدیث دیگری از همان امام(علیه السلام) آمده است: «أَصْلُ صَلَاحِ الْقَلْبِ إِشْتَغَالُهُ بِذِكْرِ اللَّهِ؛ ریشه اصلاح قلب (و تهذیب نفس) اشتغال به یاد خداست!»(2)

باز در حدیث دیگری از همان حضرت(علیه السلام) می خوانیم: «ذِكْرُ اللَّهِ دَوَاءُ أَعْلَالِ النَّفُوسِ؛ یاد خدا داروی بیماریهای جانها است!»(3)

و نیز از همان بزرگوار(علیه السلام) می خوانیم: «ذِكْرُ اللَّهِ رَأْسُ مَالِ كُلِّ مُؤْمِنٍ، وَ رَبْحُهُ السَّلَامَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ یاد خدا سرمایه کل فرد با ایمان است و سود آن حفظ از وسوسه های شیطان (و خلق و خویهای شیطانی) است!»(4)

باز از همان امام بزرگ (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «الذِّكْرُ جَلَاءُ الْبَصَائِرِ وَ نُورُ السِّرَائِرِ؛ ذکر خدا مایه روشنی چشم دل و نور درون است!» (5)

و نیز از همان پیشوای متّقیان (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحْيَى اللَّهُ قَلْبَهُ وَ تَوَرَّ عَقْلَهُ وَ لَبَّيْهُ؛ هرکس یاد خداوند سبحان کند، دلش را زنده می کند، و عقل و خرد او را نورانی می سازد!» (6)

و نیز از همان امام بزرگوار آمده است که فرمود: «إِسْتَدِيمُوا الذِّكْرَ فَإِنَّهُ يُنِيرُ الْقَلْبَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ؛ پیوسته به یاد خدا باشید که قلب را نورانی، و دل را صفا می بخشد و برترین عبادات است!» (7)

در «میزان الحکمه» از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «أُذَكِّرُوا اللَّهَ ذِكْرًا خَالِصًا تَحْيُوا بِهِ أَفْضَلَ الْحَيَاةِ وَ تَسْلُكُوا بِهِ طُرُقَ النَّجَاةِ؛ خدا را خالصانه یاد کنید تا برترین حیات برای شما حاصل گردد، و نیز به وسیله آن، راه نجات را بیمایید!» (8)

تصنیف درر الحکم

1. ، شماره 3661.

2. ، صفحه 188، شماره 3608.

3. ، صفحه 188، شماره 3619.

4. ، شماره 3621.

5. ، صفحه 189، حدیث 3631.

6. ، شماره 3645.

7. ، حدیث 3654.

8. میزان الحکمہ، جلد 2، چاپ جدید، صفحہ 969.

(

بررسی احوالات علماء ربانی از راه های تزکیه نفس است.

آیه الله بهجت فرمودند:

"مراجعه به تراجم علمای سلف {زندگی نامه علمای گذشته} به منزله مراجعه به کتاب های معتبر اخلاقی است. هر کس طالب تهذیب و ترقی در امور معنوی است و می خواهد از زندگی و عمر خود چیزی استفاده کند، شایسته است به شرح احوال آنها نگاه کند که چه کارهایی می کردند."

فاضل تونی

مرحوم فاضل تونی فرمودند: سالی در مشهد مقدس مشغول تحصیل بودم، در ماه رمضان آن سال، فقط سه سحر با نان و ماست به سر بردم و بقیه را بر اثر تنگدستی با نان و پیاز گذراندم ولی صفای باطن و لذت معنوی و روحی را در همان سال یافتم.

سید بن طاووس (احمد بن طاووس حسینی)

سید بن طاووس گفت: خلیفه از من خواست تا قاضی شوم. من به او گفتم مدتی است دعوایی بین عقل و هوس من واقع شده و از من قضاوت خواسته اند. چون نزد من حاضر شدند، عقل من گفت

من می‌خواهم تو را به لذت‌های آخرت ببرم. ولی هوس من گفت: آخرت نسیه‌است و من می‌خواهم تو را از لذت‌های حاضر این دنیا بچشانم! چون از من حکم خواستند، روزی به عقل رأی داده و روزی به هوس نفس رأی دادم. پس این دو هر روز با هم نزاع دارند و مدت پنجاه سال است که هنوز نتوانسته‌ام دعوی این دو را تمام کنم.

پس کسی که نتوانست یک دعوا را تمام کند، چگونه می‌تواند در دعواهای مختلف قضاوت نماید. شما کسی را برای قضاوت انتخاب کنید که از دعوی عقل و نفس خود فارغ شده باشد.

ملا محمد اشرفی

«مرحوم تنکابنی می‌نویسد: ملا محمد اشرفی از نیمه شب تا صبح به عبادت و تضرع و زاری و بی‌قراری و مناجات با حضرت باری، مشغول بود و آن قدر بر سر و سینه می‌زد که چون صبح می‌شد، هر که او را می‌دید، خیال می‌کرد او تازه از بستر مریضی برخاسته است.»

میرداماد

«او مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز ننمود و می‌گفت: چگونه در حضور خدا پایم را دراز نمایم و بیست سال عمل مباح از او صادر نشد و در هر شب 15 جزء قرآن تلاوت می‌نمود.»

توقف هواپیما برای نماز!

وقتی عمل جراحی چشم علامه طباطبایی در انگلیس با موفقیت انجام شد، دکتر جراح به ایشان گفت: خوشبختانه جراحی چشم شما موفقیت آمیز بود. ایشان گفت ولی من بسیار ناراحتم. گفت چرا؟ فرمود: چون وقتی می آمدیم نماز را در هواپیما خواندم و نتوانستم آن را آن طور که شایسته بود انجام دهم. ناراحتم که در بازگشت چه کنم. نماز از دستم می رود. دکتر با شرکت هواپیمائی صحبت کرد که اگر ممکن است در بازگشت در فرودگاهی بایستند تا ایشان نمازشان را بخوانند. ولی شرکت قبول نکرد. تا اینکه با یک شرکت خصوصی صحبت کردند و آنها قبول کردند و علامه توانست در بین راه در فرودگاهی نماز خود را با شرایطش انجام دهد.

شهید ثالث (ملا محمد تقی برغانی قزوینی).

«در حالات او آمده است: از نصف شب تا طلوع صبح به طور مداوم در مسجد خود به مناجات و دعا و تضرع و زاری و بی قراری و گریه و ناله اشتغال داشت. و مناجات «خمسه عشر» را از حفظ می خواند. و این حالات تا شب شهادت او ادامه داشت و بارها شده بود که در ایام زمستان، آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت برف

وسرما، پوستینی بر دوش و عمامه بسر مشغول به تضرع بوده و در حالت ایستاده، دستها را به آسمان برداشته تا این که برف قامت مبارکش را سراسر از پا تا سر سفید پوش کرده است.»

دو عالم ربانی

آورده اند که روزی میرداماد و شیخ بهایی همراه شاه عباس در خارج از شهر حرکت می کردند. میرداماد چون از نظر جسمی فربه و چاق بود، عقب تر حرکت می کرد ولی شیخ بهایی چون بدن لاغر و سبکی داشت، با سرعت راه می رفت.

شاه عباس پیش میرداماد رفت و گفت: آیا نمی بینی که شیخ بهایی جلو حرکت می کند و چگونه تند رفته و رعایت وقار و متانت را نمی کند.

میرداماد در جواب گفت: شیخ بهایی به این علت تندتر حرکت می کند که اسبش از اینکه شخصیتی مانند شیخ بر او سوار است مسرور بوده و گویا می خواهد پرواز بکند..

سپس شاه نزد شیخ بهایی رفت و گفت: آیا نمی بینی که چگونه چاقی میرداماد باعث شده اسبش با کندی حرکت کند و به سختی راه برود. در حالی که عالم باید مانند شما لاغر باشد! شیخ بهایی گفت گفت این که اسب او کند حرکت می کند علتش آن است که اسب او عاجز

است عالمی را حمل کند که از صلابت او کوهها نمی توانند او را حمل کنند.

شاه عباس متوجه شد که چقدر این دونفر عالم، مخلص و صادق هستند.

حاج شیخ علی زاهد قمی

درباره این شخصیت که از اساتید آیه الله نجفی مرعشی بوده، مرحوم آقابزرگ تهرانی می نویسد:

وی به زهد و تقوا از آنگاه که کودکی بیش نبود، شناخته شد و رهپیمای راه سعادت و نجات بود. او دائم الاشتغال به جهاد نفس و مراقبت از خویش بود. هر چه را از کشورهای غیر اسلامی بود، نمی خورد، نمی پوشید و استفاده نمی کرد. حتی قلم و کاغذی را که در ممالک غیر مسلمان ساخته شده بود، بکار نمی برد. از مشتهات پرهیزی کرد و در بسیاری از مباحات هم زهد می ورزید. او غالباً از خوراکیهای لذیذ، لباسهای زیبا و فرشهای نرم و راحت دوری می گزید.

معمولاً خوراک ساده می خورد و لباس درشت می پوشید و بر رختخوابی که از برگ درختان خرما بافته شده بود، می خوابید. اما در مساجد و اماکنی که پاکی و پاکیزه بودنشان را احراز کرده بود، عبا

می انداخت و بر آن می نشست. او هیچگاه به وضع ظاهر و به رنگ و دوخت لباسش اعتنا نمی کرد و هیئت ظاهری اش به فقیران و غریبان و بیابان نشینان شبیه تر بود.

او این کارها را عملاً برای مخالفت با نفسش و تواضع در برابر خدا و خلق و از روی دشمنی با ظاهر سازی انجام می داد و در عین حال مواظب نظافت جسمش و پاکیزگی لباسهایش بود. او محاسنش را با حنا خضاب می کرد و شارب و ناخنهایش را کوتاه می نمود. در امر بمعروف و نهی از منکر شدید بود و در راه خدا از سرزنش ملامتگری نمی هراسید. در امر دین کوتاهی و سستی را نمی شناخت و خوشنودی مردم را به خشم خدا ترجیح نمی داد. اما غیبت بلکه سخن در غیر شون آخرت در طول مدت عمرش و مدت زنگیش کسی از او نشنید. اگر سخن می گفت، تنها از حدیث و علم و سخنانی که ربطی به شئون دنیا نداشت - سخن می گفت و اگر خلوت می گزید، به تألیف و قرائت قرآن و ذکر و اندیشه در آینده می گذرانید.

وی به زهد و تقوا در بین عوام و خواص شهره بود، و اهل علم و متدینین - از عرب و عجم و سایر طبقات نجف - همه بر او رج و اتقی و اعلا بودن وی اتفاق کلمه داشتند و کسی در آن شکی نداشت. کم سخن می گفت و تنها باندازه پاسخ پرسش سخن می گفت و هیچگاه با همنشین سخن آغاز

نکرد. این امر باعث شد تا اکثر اهل علم و دانش به فضیلتش - جز زهد و تقوا - پی نبرند. زهد و ورع او، مکانت علمی و مقام بلندش در فقه و اجتهاد را تحت پوشش قرار داده بود و متأسفانه این اعتقاد حتی در افاضل و بزرگان حوزه تأثیر گذاشته بود و او را به جز زاهد نمی شناختند.

او در مسجد هندی اقامه جماعت می کرد و گروهی بسیار بدو اقتدای کردند و برای درک نمازش، علما و صلحا و اهل فضل و معروفین به تقوا و زهد و عبادت، بر یکدیگر پیشی می گرفتند.

او در شاید و سختیها و گرفتاریها بسیار صبور و بردبار بود به حدی که اهل این زمان آن را بر نمی تابند و تحمل نمی کنند. فرزندش در نجف از دنیا رفت و او و گریه و زاری نکرد. زمانی که از دفن او بر می گشت، خبر درگذشت فرزند دیگرش، شیخ شریف از ایران رسید پس او به سجده افتاد و شکر خدا را نمود و برای هر دو مجلس فاتحه گذاشت و بر این مصیبت و بلا خدا را سپاس می گذارد. زیرا اعتقادش آن بود که این، آزمایش بندگان و پاک شدن گناهان است. صبر و بردباریش در بیماری اخیر او - که منجر به وفاتش شد - به این اعتقادش به خوبی گواهی داد.

او به بیماری سختی در مجرای ادرارش دچار شد و پس از عملی نا کار آمد، برای او مجرای ادراری از خاصره اش ساختند و چند بار

برای معالجه به ایران آمد اما درمان مفید و کارساز نیافتاد. و در بستر بیماری خفت و مرضش نزدیک ده سال به درازا کشید. در این زمان علما و فضلا و دوستانش و سایر مؤمنین به دیدار او می رفتند ولی کسی از او در خلال این مدت طولانی، کلمه ای گلایه و شکایت و اظهار ناراحتی و دلتنگی مطلقا نشنید بلکه زبانش همواره به حمد و شکر الهی و رضایت به قضای خداوندی گویا بود تا آنکه به سرای باقی شتافت.»

امام خمینی «رض»

احمد آقا می گفت: شب رمضانی، من روی پشت بام خوابیده بودم. خانه ایشان یک خانه کوچک چهل و پنج متری بود. بلند شدم و دیدم که صدا می آید و بعد متوجه شدم که آقا است که در تاریکی در حال نماز خواندن است و دستهایش را به طرف آسمان دراز کرده و گریه می کند.

برنامه عبادت ایشان در ماه رمضان این بود که شب تا صبح نماز و دعای خواندن و بعد از نماز صبح و مقداری استراحت، صبح زود برای کارهایشان آماده بودند.

ایشان تا وقتی که در قم بودند بطور مرتب پس از درس صبح، و گاهی پس از درس عصر به حرم مطهر حضرت معصومه (س) و هنگامیکه در نجف اشرف بودند، هر شب به حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) مشرف می شدند و زیارت جامعه و امین الله را می خواندند.

هر روز مقید بودند که حتما چند صفحه قرآن حدود یک جزء یا بیشتر بخوانند.

زهد و بی اعتنائی به دنیا چند روزی که من (مسعود خمینی) در نجف منزل امام مهمان بودم در تمام این مدت غذای منزل امام آبگوشت بدون چربی بود. یک کیلو گوشت می گرفتند و خودشان با خانواده و کارکنان و بیرونی و اندرونی همه غذایی را که با آن پخته می شد، می خوردند. تحمل این اوضاع برای من که یک طلبه جوان بودم سخت بود. روزی به امام عرض کردم: آقا! خوردن این آبگوشت بدون چربی شما برای من کمی سخت است.

ایشان فرمودند: منزل ما همین است. اگر پلو یا چلو می خواهید بروید منزل حاج آقا مصطفی بگویید برایتان درست کند.

منهم رفتم و ماجرا را به حاج آقا مصطفی گفتم. شب به منزل ایشان رفتم و بعد از هفت هشت روز توانستم پلو بخورم.

روزی شبی که آقا در ماه مبارک رمضان با یک تخم مرغ و یکی و دوچای افطار می کرده‌اند.

غذا و خورد و خوراک ایشان خیلی ساده بود. ایشان به نان و پنیر و چای خیلی علاقه داشتند. اغلب صبحها و حتی در ماه رمضان سحری نان و چای و پنیر بود...

امام در طول مدتی که در نجف اشرف بودند در یک منزل استیجاری که نوساز نبود و از جهت سادگی مثل منازل سایر مردم عادی بود، سکونت داشتند.

تابستانی را خانوادگی به همراه مادر بزرگ (مادر همسر امام) به مشهد رفته بودیم. یادم می‌آید ماه رمضان بود و روزی یکی از فامیل‌های مادر بزرگ که در آستان قدس رضوی سمت و مسئولیتی داشت، پیغام فرستاده بود که امشب از مهمانخانه حضرت برای شما شام و افطاری فرستاده می‌شود. نزدیکی‌های افطار، چند نفر از خدمه آنجا با طبقه‌هایی از انواع غذا و میوه جات روی سر، یا الله، یا الله گویان وارد شده و طبقه‌ها را کف حیات چیدند و رفتند.

این شیوه رفتار برای ما که بچه بودیم تازگی داشت و جالب می‌نمود. سفره مفصل افطاری و غذاهای جور و جور آن نیز تقریباً باعث خوشحالی بچه‌ها بود.

حضرت امام همه مثل بقیه کنار سفره نشستند اما برخلاف دیگران، به غیر از نان و پنیر و چای به هیچکدام از غذاها دست نزدند و مادامی که سر سفره بودند سر خود را بالا نگرفته و در این باره به دیگران هم چیزی نگفتند. البته الان می شود گفت به نظر می رسید که شاید شبهه و احتیاطی داشتند ولی ما همگی از این که آقا از آن غذا نخوردند بسیار ناراحت شدیم.

علماء و داماد شاه شدن!

آمده است که فتحعلیشاه پیشنهاد کرد که آخوند ملاحسن یزدی، دختر شاه یعنی ضیاء السلطنه رابعقد خود در بیاورد ولی او قبول نکرد و گفت: ما رعایا! قابل آن نیستیم که دختران پادشاه، در خانه ما باشند! بعد از رحلت شاه، ضیاء السلطنه خود به عتبات عالیات رفت. ابتدا شخصی را پیش سید محمد مهدی طباطبائی فرستاد، که مرا به ازدواج خود در بیاور! اما سید جواب منفی داد!

سپس این پیشنهاد را به شیخ محمد حسین صاحب فصول نمود و او هم جواب منفی داد! بعد این مطلب را به سید ابراهیم موسوی قزوینی نمود و او جواب داد که: مخارج شاهزادگان

زیاد است! مارا جز فقر وفاقه، حاصلی نیست! اواز عهدهٔ مخارج شما بر نمی آئیم!

شاهزاده پیغام داد که: من از شما هیچ مخارجی نمی خواهم و حتی 'خرج شما و عیالاتان را بر عهده می گیرم! سیّد جواب داد که عیال و فرزندان من در سختی های روزگار بامن بوده اند! و لازمهٔ ازدواج با شما اینست که از آنها چشم بپوشم و این قبیح است!

شاهزاده جواب داده بود که: شما پیش عیال خود باشید! فقط اسم شما بر سر من باشد! ولی باز هم سیّد جواب منفی داد.

حاج آقا حسین قمی

حاج آقا حسین قمی که یکی از مراجع آنوقت (زمان رضاخان) بشمار می رفت، به رضاخان پیام داده بود که: «اگر از خیانت به اسلام دست برداری، شخصاً به تهران می آیم و سرت را با سُفال می بُرم!

آیه الله العظمی 'شیخ عبدالکریم حائری یزدی

یکی از شاگردان و شاهدان عینی زندگی این بزرگمرد، دربارهٔ وضع زندگی حاج شیخ عبدالکریم، می گوید: حاج شیخ در زندگی خود، خیلی قناعت داشت. در خانهٔ او که آقا زاده هایش، عیالش، چهار نفر

پیشکار و آقا علی خادم با بچه هایش زندگی می کردند، این همه جمعیت، یک چارک گوشت، می خریدند! این وضع آشپزخانه مرجع تقلید و رئیس حوزه علمیه بود. از این آبگوشت، چون ایشان ناهار نمی خوردند، خود استفاده نمی کرد. او در طول روز، یک نوبت صبحانه می خورد و یک نوبت هم اول شب، شام.

شام ایشان اکثر وقتها که در مدرسه فیضیه روضه خوانی بود، بعد از روضه، چهار تا تخم مرغ آب پز با یک نان در ایوان مدرسه می آوردند. یک تخم مرغ را به پسرش حاج آقا مهدی می داد. یکی دیگر را به بچه خادمش که همیشه با آقا آنجا بودند می داد، و دو تای دیگر را بعنوان شام خود صرف می نمود! یکوقت دکتری آنجا بود و این غذای ایشان را که دید، گفت: آقا! اینکه برای شما غذا نمی شود!

البته این در زمانی بود که وسائل و امکانات بیشتری برای ایشان فراهم بود و لکن استفاده نمی کرد. ایشان اصلاً لباس از پارچه خارجی تنش نمی نمود. در تابستان، پیراهن و شلوار و قبای ایشان از کرباس بود و دزستان نیز از پارچه ای ایرانی بنام «برن» تهیه می کرد.

تمام فرشهای منزل ایشان، گلیم بود. از این گلیم های خراسان.

فقط یک قالیچه کوچک در بیرونی ایشان بود که بر روی آن جلوس می کردند که اندازه آن 1/5 بود....

حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

حاج میرزا جواد آقا، پسری داشته که شمع فروزان شبستان خانواده بوده است. در روز عید غدیر که ایشان در منزل جلوس کرده و قشرهای مختلف مردم بزیارتشان می آمده اند، خادمه منزل کنار حوض می آید و ناگاه چشمش بر پیکر بیجان پسر، که بر روی آب بوده، می افتد و بی اختیار فریاد می زند. اهل خانه که از اندرون با صدای خادمه، بیرون می آیند، با این منظره دلخراش مواجه می شوند. همه فریاد می کشند و شیون سر می دهند.

مرحوم ملکی ناگاه متوجه شیون می شود. از اطاق خود بیرون می آید و می بیند جنازه پسرش کنار حوض گذاشته شده است و به زنها کرده و خطاب می کند: ساکت! همگی سکوت می کنند و سکوت همچنان ادامه می یابد تا آنکه مرحوم ملکی از همه مهمانان پذیرائی می کند و طبق معمول همه ساله، عده ای از آنان نهار را در منزل ایشان صرف می کنند.

پس از پایان یافتن غذا که عازم رفتن می شوند، به چند نفر از خواص مهمانان می فرماید: شما اندکی تأمل کنید، با شما کاری

دارم. و آنگاه که سایر مهمانان بیرون می روند، ما چرا را آنان بازگو می کند
واز آنان برای مراسم تجهیز فرزند از دست رفته کمک می گیرد.